



اصفہان  
اسان  
کانون وکلاداد

خبرنامہ

تیر ۸۶

۱۲

با آثاری از:

منوچہر استکی، شاپور اسماعیلیان، حسن برہانی، دکتربہروز تقی خانی،  
فرہاد جعفری، حمیدرضا سلمانیان، حمیدرضا شمس، امید عارف کیا  
فرشید فولادی نژاد و محمدرضا محمدی جرقویہ ای



# فهرست مطالب

## یادداشت

دکتر بهروز تقی خانی؛

از اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران چه انتظاری دارم؟ ..... ۳

■ اساسنامه اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران ..... ۷

## مقالات

امید عارف کیا؛

جایگاه کانون وکلای دادگستری در سازمان اداری ..... ۱۲

حمیدرضا شمس؛

برگ چایی مخصوص دادخواست ..... ۱۵

حمیدرضا سلمانیان؛

دردسره های شورای حل اختلاف ..... ۱۷

شاپور اسماعیلیان؛

استقلال وکیل، شرط محاکمه عادلانه ..... ۱۹

## نقد و بررسی

فرهاد جعفری؛

دخالت خوب دولت؛ دخالت بد دولت! ..... ۲۲

منوچهر استکی؛

نقدی بر پاسخ به پرسش [کدام یک: کاهش خواسته یا کاهش بهای آن؟] ..... ۳۲

فرشید فولادی نژاد؛

حاشیه ای بر [واکاوی دو رأی ...] ..... ۳۴

حسن برهانی؛

نقدی بر مقاله [واکاوی دو رأی ...] ..... ۳۷

## طنز

محمدرضا محمدی جرقویه ای؛

مشاوره حقوقی تلفنی ..... ۳۹

(۱)

ریاست محترم کانون وکلای دادگستری اصفهان (جناب آقای مصطفی انوری زاده)

با اهداء سلام و احترام

ضمن تشکر و قدردانی از این که همه ماهه با ارسال ۱۵۰ جلد خبرنامه، اعضای کانون وکلای خراسان را مورد محبت قرار می دهید، بدین وسیله به نمایندگی از طرف هیأت مدیره و کلیه ی کسانی که خبرنامه را مطالعه نموده اند، صمیمانه ترین تبریکات خود را به خاطر انتشار این خبرنامه ی وزین و مختصر و مفید و جالب، به حضور جنابعالی و استاد ارجمند دکتر بهروز تقی خانی و سایر همکاران تان تقدیم و موفقیت بیشتر شما را در راه خدمت به جامعه ی وکالت کشور از درگاه خداوند متعال خواستارم.

رئیس کانون وکلای دادگستری خراسان - مهدی عامری

(۲)

ریاست محترم کانون وکلای دادگستری اصفهان

با سلام

احتراماً؛ عطف به نامه ی شماره ی ۱۰۵۲ مورخ ۸۶/۲/۶ در خصوص ارسال خبرنامه شماره ی ۱۰ منتشره ی آن کانون محترم، ضمن تقدیر و تشکر از همکاری های معموله بدین وسیله از جناب آقای دکتر بهروز تقی خانی که اجازه ی انتشار نامه ی آقای فرهاد جعفری را در شماره ی قبلی داده اند و همچنین از همکاران محترمی که پاسخ های جامعی در این رابطه مرقوم داشته اند کمال تشکر و سپاسگزاری را دارد، خواهشمند است مراتب به نحو مقتضی به اطلاع همکاران محترم برسد.

رئیس کانون وکلای دادگستری زنجان - سید ابوالفضل مرتضوی

### محض اطلاع

همکارانی که نام شان در پی می آید، طبق احکام صادره از دادگاه انتظامی کانون وکلای منطقه ی اصفهان، به «توییح با درج در روزنامه ی رسمی و مجله ی کانون» محکوم شده اند:

- ۱- محمود عبدی (وکیل دادگستری) به موجب رأی شماره ی ۲۰۸ مورخ ۸۵/۱۱/۱۶
- ۲- منصور کاظمیان (کارآموز وکالت) به موجب رأی شماره ی ۲۰۸ مورخ ۸۵/۱۱/۱۶
- ۳- مهین خدنگی (کارآموز وکالت) به موجب رأی شماره ی ۲۲۱ مورخ ۸۵/۱۱/۲۵
- ۴- محمدحسین هیبتی (وکیل دادگستری) به موجب رأی شماره ی ۲۱۶ مورخ ۸۵/۱۱/۲۵
- ۵- علی اکبر حدادیان (وکیل دادگستری) به موجب رأی شماره ی ۲۳۰ مورخ ۸۵/۱۲/۲۳
- ۶- محمد مهدی کاخکی (وکیل دادگستری) به موجب رأی شماره ی ۳۶ مورخ ۸۶/۲/۱۷
- ۷- هومان فرهنگ دره شوری (وکیل دادگستری) به موجب رأی شماره ی ۲۳ مورخ ۸۶/۲/۲۳

## از اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران چه انتظاری دارم؟

دکتر بهروز تقی خانی  
(وکیل دادگستری)

خیلی خلاصه بگویم: «اتحادیه ی سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران»، یک «هیأت عمومی» دارد، یک «شورای اجرائی»، «هیأت عمومی»، مرکب است از اعضای هیأت مدیره های کانون های عضو اتحادیه. «شورای اجرائی» اما، به این نحو شکل می گیرد که هیأت مدیره ی کانون وکلای دادگستری مرکز، دو نفر، هیأت مدیره های سایر کانون های عضو هر کدام یک نفر از وکلای پایه ی یک دادگستری را با حداقل هشت سال سابقه ی وکالت، به اتحادیه معرفی می کنند، و اجتماع این افراد، می شود «شورای اجرائی».

حالا، سؤال این است: رئیس شورای اجرائی را کی انتخاب می کند؟ البته می دانم. ماده ی ۹ اساسنامه می گوید: انتخاب «رئیس اتحادیه» از وظایف «هیأت عمومی» است. اما «رئیس اتحادیه» و «رئیس شورای اجرائی» - عنواناً - با هم فرق دارند:

- اگر «رئیس اتحادیه» از بین وکلایی انتخاب بشود که عضو فعلی هیأت مدیره ی هیچ یک از کانون های عضو اتحادیه نباشد، طبق تبصره ی یک ماده ی ۱۲-اساسنامه، باید سابقه ی وکالت اش در پایه ی یک، حداقل به هشت سال تمام برسد، اما، «رئیس شورای اجرائی»، اگر از بین وکلایی انتخاب بشود که عضو فعلی هیأت مدیره ی هیچ یک از کانون های عضو اتحادیه نباشد، طبق تبصره ی دو ماده ی ۱۲، باید ۱۵ سال سابقه ی وکالت داشته باشد.

- با همان فرض، یعنی: به فرض این که «رئیس اتحادیه» عضو فعلی هیأت مدیره ی هیچ یک از کانون های عضو اتحادیه نباشد و هیأت عمومی انتخاب اش بکند، طبق ماده ی ۱۷ اساسنامه، با اکثریت مطلق آراء افراد حاضر در جلسه ی هیأت عمومی، انتخاب می شود. اما، «رئیس شورای اجرائی» با اکثریت دو سوم آراء انتخاب می شود.

گذشته از این ها. اگر «رئیس شورای اجرائی» عضو فعلی هیأت مدیره ی هیچ یک از کانون های عضو اتحادیه نباشد، طبق تبصره ی دو ماده ی ۱۲، باید سابقه ی عضویت در هیأت مدیره داشته باشد. ولی طبق تبصره ی یک ماده ی ۱۲، چنین سابقه ای برای احراز سمت «رئیس اتحادیه» لحاظ نشده.

غرض آن که ماده ی ۹ اساسنامه که می گوید: «رئیس اتحادیه» را «هیأت عمومی» انتخاب می کند، ربطی به سؤال ندارد. سؤال دقیقاً این است: «رئیس شورای اجرائی» را کی انتخاب می کند؟ هیأت عمومی؟ یا شورای اجرائی؟ اگر بگویید: «هیأت عمومی». می گویم: به چه دلیل؟ کدام یک از مواد اساسنامه، انتخاب «رئیس شورای اجرائی» را برعهده ی «هیأت عمومی» گذاشته؟ اگر بگویید: «شورای اجرائی». باز هم می گویم: به چه دلیل؟ وانگهی، اگر انتخاب «رئیس شورای اجرائی» با خود شورای اجرائی باشد، چرا انتخاب نایب رئیس و بازرس اصلی و علی البدل و خزانه دار و منشی برعهده ی «هیأت عمومی» است؟ آیا انتخاب منشی شورا مهم تر از انتخاب رئیس شورا است که آن را «هیأت عمومی» انتخاب می کند و این را «شورای اجرائی»؟

سؤال دیگر.

«رئیس اتحادیه» یا، جزء ارکان اتحادیه به حساب می آید یا، نمی آید. اگر جزء ارکان اتحادیه است، چرا ماده ی ۵ اساسنامه می گوید: «ارکان اتحادیه عبارت است از هیأت عمومی، شورای اجرائی، بازرس» و اصلاً اسمی از «رئیس اتحادیه نمی برد؟ و اگر جزء ارکان اتحادیه نیست، چه کاره است؟ و چه نقشی در اتحادیه دارد؟

ماده ی ۹ اساسنامه، برای «هیأت عمومی» وظایفی تعیین کرده که عبارت اند از:

- تعیین خط مشی کلی و سیاست های اصلی اتحادیه  
- انتخاب رئیس اتحادیه، دو نفر نواب رئیس، یک نفر خزانه دار، یک نفر بازرس اصلی و یک نفر بازرس علی البدل و یک نفر منشی با رأی مخفی از بین شورای اجرائی اتحادیه  
- تعیین میزان حق عضویت اعضاء و تصویب بودجه، ترازنامه و صورت مالی اتحادیه

- سلب عضویت از اعضاء و تغییر و اصلاح اساسنامه و انحلال اتحادیه

طبق ماده ی ۷ هم: در هر جلسه، هیأت عمومی، یک رئیس و دو ناظر و یک دبیر از بین حاضرین با اکثریت آراء انتخاب می کند و اداره ی جلسه را به آن ها می سپرد.

می بیند که «رئیس اتحادیه» در قلمرو وظایف هیأت عمومی و مدیریت جلسات، نقشی و به قول امروزی ها جایگاهی ندارد.

مواد ۱۱ و ۱۳ اساسنامه هم، وظایف شورای اجرائی و رئیس شورای اجرائی را دقیقاً مشخص کرده و گفته اند: «به جز موضوعاتی که صرفاً در صلاحیت هیأت عمومی است، شورای اجرائی، نسبت به کلیه امور اجرائی اتحادیه، اتخاذ تصمیم خواهد کرد». «جلسات شورای اجرائی که با حضور اکثریت اعضاء، رسمیت می یابد، بدو توسط رئیس و در غیاب وی، توسط یکی از نواب رئیس، افتتاح و اداره خواهد شد. تهیه آیین نامه های تشکیلاتی و اجرائی و مالی مربوط به اتحادیه و پیشنهاد دستور کار هیأت عمومی و تأسیس دبیرخانه هم که کلاً برعهده ی شورای اجرائی است. در این میان، «رئیس اتحادیه»، چه وظیفه ای دارد؟

سؤال دیگر.

اگر دستور جلسه ی هیأت عمومی، اصلاح اساسنامه باشد، جلسه با حضور چه اکثریتی رسمیت پیدا می کند؟ با حضور اکثریت مطلق اعضاء، یا با حضور سه چهارم اعضاء؟ تصمیمات اش با چه اکثریتی معتبر است؟ با اکثریت مطلق آراء افراد حاضر در جلسه، یا با اکثریت چهار پنجم آراء افراد حاضر در جلسه؟

توضیح بیشتر اش این که:

ماده ی ۷ اساسنامه می گوید: «جلسات هیأت عمومی با حضور اکثریت مطلق اعضاء، رسمیت می یابد ...». بعد می گوید: «اتخاذ تصمیم، همواره با اکثریت مطلق آراء افراد حاضر خواهد بود، مگر در مورد انحلال اتحادیه و تغییر اساسنامه و سلب عضویت اعضاء که با حضور سه چهارم اعضاء، تشکیل و با اکثریت چهار پنجم آراء افراد حاضر اتخاذ تصمیم می گردد».

در این جا سؤالی که مطرح می شود و باید بشود این است:

آیا اصلاح اساسنامه جزء مُستثنیات ماده ی ۷ اساسنامه است؟

اگر بگوییم: آری. نتیجه اش این می شود که: هر جلسه ای از جلسات هیأت عمومی، اگر بخواهد به اصلاح اساسنامه بپردازد باید با حضور سه چهارم اعضاء رسمیت پیدا کند و تصمیمات اش اعتبار ندارد مگر با اکثریت چهار پنجم آراء افراد حاضر در جلسه.

اگر بگوییم: نه. همان جلسه، با حضور اکثریت مطلق اعضاء رسمیت پیدا می کند و تصمیم اش با اکثریت مطلق آراء افراد حاضر در جلسه معتبر شناخته می شود.

این جا است که اختلاف نظر پیش می آید. ممکن است بعضی ها بگویند:

چون در مُستثنیات ماده ی ۷- کلمه ی «اصلاح» به کار نرفته و فقط کلمه ی «تغییر» به کار رفته، پس، اصلاح اساسنامه، در جلسه ای که با حضور اکثریت مطلق اعضاء تشکیل شود و اکثریت مطلق آراء افراد حاضر در جلسه، به آن رأی بدهند، کاملاً معتبر است.

دلیل شان هم می تواند این باشد که: «اصلاح» در لغت به معنی بهتر کردن، به سامان کردن، مرمت کردن، ترمیم کردن و مانند این هاست. اما، «تغییر» به معنی

دگرگونی است از گونه ای به گونه ای، یا از وضعی به وضعی، یا از حالی به حالی. بنابراین، بین آن ها فرق باید گذاشت و برای هر کدام حکمی خاص، باید معین کرد.

در مقابل، عده ای دیگر، ممکن است بگویند:

«تغییر» معنای «اصلاح» را در خودش و با خودش دارد. وقتی در عبارتی، حذف یا الحاقی صورت می گیرد، یا کلمه ای را به جای کلمه ی دیگر می نشانند، آن عبارت، هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی، تغیر می کند و از صورتی به صورت دیگر، و از معنایی به معنای دیگر، منتقل می شود. بنابراین، معنای «تغییر» اعم از «اصلاح» است و اگر دستور جلسه ی هیأت عمومی، اصلاح اساسنامه باشد، آن جلسه، باید با حضور سه چهارم اعضاء تشکیل بشود و آن اصلاح باید با اکثریت چهارپنجم آراء افراد حاضر در جلسه به تصویب برسد.

در هر حال، اساسنامه، در پاسخ به این سؤال: «اگر دستور جلسه ی هیأت عمومی اصلاح اساسنامه باشد، جلسه با چه اکثریتی رسمیت پیدا می کند؟ و با چه اکثریتی، تصمیمات اش معتبر شناخته می شود؟»، صریح و روشن نیست و نیاز دارد به اصلاح.»

سؤال های دیگری هم هست. مثلاً:

- تبصره ی ۳ ماده ی ۱۲ اساسنامه می گوید: چنانچه رئیس اتحادیه خارج از شورای اجرائی انتخاب شود، عضو شورای اجرائی، محسوب و دارای حق رأی می باشد.

حالا اگر، طبق تبصره ی ۳ ماده ی ۱۲، رئیس شورای اجرائی خارج از شورای اجرائی انتخاب شود (اعم از این که عضو هیأت عمومی باشد یا نباشد)، آیا او هم عضو شورای اجرائی به حساب می آید و حق رأی دارد؟

- طبق ماده ی ۹ اساسنامه، «انتخاب رئیس اتحادیه» با رأی مخفی صورت می گیرد. انتخاب «رئیس شورای اجرائی» چه؟ آیا او هم، با رأی مخفی انتخاب می شود؟

- اگر طبق اساسنامه، یک نفر «رئیس اتحادیه» بشود و نفر دیگر «رئیس شورای اجرائی». در این صورت «نماینده ی قانونی اتحادیه» کیست؟ «رئیس اتحادیه» یا «رئیس شورای اجرائی»؟

\*\*\*

این مسائل و مسائل دیگری از این قبیل که جای بحث اش این جا نیست، داد می زند که «اتحادیه ی سراسری کانون های و کلاهی دادگستری ایران»، اساسنامه ی درست و حسابی ندارد. بنابراین فعلاً، من یکی، انتظاری از او ندارم جز این که، اساسنامه اش را اصلاح کند. ■



# اساسنامه اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران

این اساسنامه را «اتحادیه ی سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران» برای «کانون وکلای دادگستری منطقه ی اصفهان» فرستاده است. ظاهراً در جانی چاپ نشده. یا، من ندیده ام. به هرحال جایش این جاست. مضافاً بر این که در یادداشت همین شماره مورد استناد قرار گرفته و احتمالاً در شماره های آینده هم، ارجاعاتی به آن خواهیم داشت. بفرمائید.

به منظور ایجاد هماهنگی در اجرای وظایف مربوط به کانون های وکلای دادگستری ایران و نیل به اهداف مقرر در این اساسنامه «اتحادیه ی سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران» که در این اساسنامه اختصاراً اتحادیه نامیده می شود به شرح ذیل تشکیل می گردد.

**۱۵۵۵- اتحادیه مؤسسه ای است غیرانتفاعی دارای شخصیت حقوقی مستقل که از کانون های وکلای دادگستری موجود در این تاریخ به اسامی کانون وکلای دادگستری مرکز، کانون وکلای دادگستری آذربایجان شرقی و اردبیل، کانون وکلای دادگستری فارس بوشهر کهکیلویه و بویر احمد، کانون وکلای دادگستری اصفهان و چهارمحال بختیاری و مرکزی، کانون وکلای دادگستری آذربایجان غربی و کردستان، کانون وکلای دادگستری مازندران و گلستان، کانون وکلای دادگستری خراسان، کانون وکلای دادگستری گیلان، کانون وکلای دادگستری قزوین و زنجان، کانون وکلای دادگستری خوزستان و لرستان، کانون وکلای دادگستری کرمانشاه و ایلام و کانون وکلای دادگستری همدان تشکیل می شود.**

**تبصره ۵- کانون های وکلای دادگستری که بعد از این تأسیس گردند با پذیرش این اساسنامه و به صرف تقاضای عضویت پس از تأیید هیأت عمومی عضو اتحادیه محسوب خواهند شد.**

**۲۵۵۵- تابعیت اتحادیه ایرانی و مرکز آن شهر تهران است.**

**۳۵۵۵- اهداف اتحادیه عبارتند از ایجاد همسویی و هماهنگی کانون ها در امور ذیل:**

- کوشش به منظور ایجاد رویه واحد در اجرای وظایف کانون های وکلای دادگستری
- تدوین، تقیح و پیشنهاد اصلاح و تغییر قوانین و کالت با توجه به شرایط و مقتضیات زمان و ارائه آن به مراجع ذیصلاح
- ایجاد هماهنگی بین کانون های عضو در ارتباط با قوای سه گانه

- ارتقاء سطح معلومات علمی و تجربی و کلای دادگستری و کارآموزان و کالت و کوشش در همگام ساختن جامعه و کالت با دست آوردهای علمی و فن آوری های روز.
  - بررسی و مطالعه ساختار اداری و تشکیلات اجرائی و مدیریتی کانون ها و پیشنهاد روش و راه های اصلاح و بهبود کمی و کیفی آن ها
  - ایجاد شبکه اطلاع رسانی مشترک
  - حمایت از حقوق فردی و جمعی و کلای دادگستری و کارآموزان و کالت و ارائه طرح های لازم به منظور بهبود وضعیت رفاهی آن ها
  - اتخاذ تدابیر مقتضی به منظور برقراری ارتباط با اتحادیه های بین المللی و کلا و کانون های و کلای دادگستری سایر کشورها و مجامع حقوقی بین المللی
  - ارائه طرح های لازم برای تحقق و تأمین حقوق دفاعی شناخته شده اشخاص
- ۴۵۵۵-** سرمایه اتحادیه ده میلیون ریال است که تماماً و نقداً پرداخت شده است.
- ۵۵۵۵-** ارکان اتحادیه عبارت است از:

- هیأت عمومی
- شورای اجرائی
- بازرس

**۶۵۵۵-** هیأت عمومی مرکب از اعضای اصلی و در غیاب آن ها اعضای علی البدل هیأت مدیره کانون های و کلای دادگستری می باشد که حداقل سالی دوبار تشکیل جلسه می دهد و در هر جلسه هیأت عمومی مکان و زمان جلسه بعدی را مشخص می کند. دعوت به تشکیل جلسه هیأت عمومی همواره از طریق ارسال دعوت نامه به کانون های مربوطه و با ذکر دستور جلسه با امضای رئیس شورای اجرائی و با رعایت فاصله بیست روز از تاریخ تحویل دعوت نامه به پست یا ارسال فاکس به عمل خواهد آمد.

**تبصره-** بنا به درخواست حداقل نصف کانون های و کلای عضو و یا اکثریت اعضای هیأت عمومی اتحادیه می تواند جلسات هیأت عمومی را به طور فوق العاده تشکیل دهد.

**۷۵۵۵-** جلسات هیأت عمومی با حضور اکثریت مطلق اعضاء رسمیت می یابد. جلسات توسط یک نفر رئیس دو نفر ناظر و یک نفر دبیر که از بین حاضرین با اکثریت آرا انتخاب می شوند اداره خواهد شد. اتخاذ تصمیم همواره با اکثریت مطلق آراء افراد حاضر خواهد بود مگر در مورد انحلال اتحادیه و تغییر اساسنامه و سلب عضویت اعضاء که با حضور سه چهارم اعضاء تشکیل و با اکثریت چهار پنجم آراء افراد حاضر اتخاذ تصمیم می گردد.

**تبصره-** اعمال حق رأی منوط به پرداخت حق عضویت است.

**۸۵۵۵-** هر عضو هیأت عمومی دارای یک رأی است. در صورتی که هر یک از اعضاء نتوانند در جلسه حاضر شود با ذکر دلیل می تواند به یکی از اعضای اصلی و یا علی البدل هیأت مدیره کانون خود نمایندگی دهد. هر عضو حاضر می تواند فقط نمایندگی یک عضو

غایب را عهده گیرد و نمایندگی مزبور با امضاء رئیس یا نایب رئیس و مهر کانون متبوع معتبر می باشد.

**۹۵۵۶-** وظایف هیأت عمومی عبارت است از:

- تعیین خط مشی کلی و سیاست های اصلی اتحادیه
- انتخاب رئیس اتحادیه، دو نفر نواب رئیس، یک نفر خزانه دار، یک نفر بازرس اصلی و یک نفر بازرس علی البدل و یک نفر منشی با رأی مخفی از بین شورای اجرایی اتحادیه
- تعیین میزان حق عضویت اعضا و تصویب بودجه ترانزنامه و صورت مالی اتحادیه
- سلب عضویت از اعضا و تغییر و اصلاح اساسنامه و انحلال اتحادیه

**۱۰۵۵۶-** شورای اجرایی از وکلای پایه یک دادگستری با حداقل هشت سال سابقه وکالت از کانون وکلای دادگستری مرکز دو نفر و از هر یک از سایر کانون های وکلای دادگستری یک نفر توسط هیأت مدیره کانون مربوط برای مدت دو سال انتخاب و معرفی می شوند، تشکیل می گردد. در صورت استعفا یا عزل و یا چنان چه هر یک از اعضای شورای اجرایی قادر به ادامه انجام وظایف خود نباشند کانون مربوط نسبت به انتخاب عضو جدید و معرفی وی برای بقیه مدت دوره اقدام خواهد کرد.

**تبصره-** با تأسیس هر کانون یک عضو به شورای اجرایی اضافه خواهد شد.

**۱۱۵۵۶-** جلسات شورای اجرایی که با حضور اکثریت اعضا رسمیت می یابد بدو توسط رئیس و در غیاب وی توسط یکی از نواب رئیس افتتاح و اداره خواهد شد. اتخاذ تصمیم در خصوص موضوعات مطروحه در شورا با اکثریت آراء بوده و در صورت تساوی آراء رأی عده ای که رئیس جلسه جزء آنان است معتبر خواهد بود.

**تبصره-** جلسات شورای اجرایی به درخواست رئیس شورا یا پنجاه درصد اعضای شورای اجرایی با ارسال دعوت نامه کتبی از طریق فاکس و یا پست الکترونیکی با رعایت فاصله ده روز تشکیل خواهد شد و به جز موضوعاتی که صرفاً در صلاحیت هیأت عمومی است نسبت به کلیه امور اجرایی اتحادیه اتخاذ تصمیم خواهد کرد.

**۱۲۵۵۶-** رئیس اتحادیه، رئیس شورای اجرایی و نماینده قانونی اتحادیه بوده و مجری تصمیمات هیأت عمومی و شورای اجرایی است.

**تبصره ۱-** رئیس اتحادیه و بازرسان می توانند از بین وکلای دادگستری عضو کانون ها با حداقل هشت سال سابقه وکالت پایه یک انتخاب شوند.

**تبصره ۲-** رئیس شورای اجرایی می تواند از خارج هیأت عمومی انتخاب شود مشروط بر این که علاوه بر سابقه عضویت در هیأت مدیره، پانزده سال سابقه وکالت داشته و با اکثریت دو سوم آراء انتخاب شود.

**تبصره ۳۵-** چنانچه رئیس اتحادیه خارج از شورای اجرایی انتخاب شود عضو شورای اجرایی محسوب و دارای حق رأی می باشد.

**ماده ۱۳-** شورای اجرایی آئین نامه های تشکیلاتی، اجرایی و مالی مربوط به اتحادیه را تهیه نموده و حداکثر ظرف مدت سه ماه برای تصویب به هیأت عمومی ارائه خواهد نمود. پیشنهاد دستور کار هیأت عمومی عهده شورای اجرایی می باشد.

**تبصره ۵-** شورای اجرایی در جهت پیشبرد اهداف اتحادیه نسبت به تأسیس کمیسیون های تخصصی و دبیرخانه اقدام می نماید.

**ماده ۱۴-** منابع مالی اتحادیه عبارتند از:

- حق عضویت سالیانه هر یک از کانون های و کلا طبق مصوبه هیأت عمومی اتحادیه.
- هدایا و کمک های مالی مستمر و یا ادواری همکاران.
- درآمدهای حاصل از فروش مجلات و نشریات و شهریه کلاس های آموزشی.
- درآمدهای اتفاقی اتحادیه.

**تبصره ۵-** اعضاء اتحادیه حق برداشت یا تخصیص هیچ گونه سودی اعم از سود عملکرد یا سرمایه را ندارند و انجام معامله اعضاء با اتحادیه بدون تصویب هیأت عمومی ممنوع است.

**ماده ۱۵-** شورا نسبت به تعیین شخص و یا اشخاصی از بین خود که از طرف اتحادیه حق امضاء خواهند داشت، اقدام خواهد نمود. اسناد مالی و تعهدآور اتحادیه با امضاء رئیس و خزانه دار و در غیاب رئیس با امضاء یکی از نواب رئیس و با مهر اتحادیه معتبر خواهد بود.

**ماده ۱۶-** سال مالی اتحادیه از اول فروردین ماه تا پایان اسفندماه همان سال خواهد بود.

**ماده ۱۷-** وظایف بازرس اتحادیه عبارت است از:

- اظهار نظر درباره صحت و درستی صورت دارایی و صورت حساب دوره عملکرد شورای اجرایی.

- اظهار نظر در خصوص صحت مطالب و اطلاعاتی که از طرف شورای اجرایی در اختیار مجامع عمومی گذاشته می شود.

- نظارت و اظهار نظر در خصوص نحوه اجرای مصوبات مجمع عمومی و شورای اجرایی در اتحادیه

**تبصره ۵-** بازرس برای انجام وظایف خود مجاز خواهد بود هرگونه رسیدگی و بازرسی لازم را انجام داده و اسناد و اطلاعات مربوط به اتحادیه را مطالعه کرده و مورد رسیدگی قرار دهد و حسب مورد نتیجه رسیدگی را در اظهار نظر خود منعکس نماید.

**ماده ۱۸-** این اساسنامه مشتمل بر هجده ماده و یازده تبصره در تاریخ نهم آذرماه یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج خورشیدی در هفتمین همایش اتحادیه سراسری کانون های و کلاهی دادگستری ایران در اهواز تصویب شد. آئین نامه های موضوع ماده سیزده این اساسنامه پس از تهیه به تصویب هیأت عمومی خواهد رسید. ■

# مقتضای

■ جایگاه کانون وکلای دادگستری در سازمان اداری

■ برگ چایی مخصوص دادخواست

■ در دسرهای شورای حل اختلاف

■ استقلال و کیل، شرط محاکمه عادلانه

## جایگاه کانون وکلای دادگستری در سازمان اداری

امید عارف کیا - کارآموز وکالت و کارشناس ارشد حقوق عمومی

همان گونه که نیک می دانید چندی است که استقلال کانون های وکلای دادگستری هدف تیرهای رشک گردیده و عقاب جور آن چنان بر آسمان آن بال های خود را گسترده "که گفתי جهان شبی بی ستاره ماند" برای مقابله با این عقاب جور و جهت درک بهتر لزوم استقلال کانون و کلا بر آن شدم تا جایگاه کانون وکلای دادگستری را در سازمان اداری بررسی نمایم.

در سازمان عمومی یا سازمان اداری یک کشور اصولاً در یک دسته بندی کلی اقسام سازمان های زیر را می توان مشاهده کرد: «وزارتخانه ها، انجمن شهر، شهرداری ها، مؤسسات عمومی و نظام های حرفه ای»، باید گفت همان طور که هدف از تشکیل و وظایف هر کدام از این سازمان ها با دیگری متفاوت است، اصول حاکم بر آن ها و شرایط و لوازم تشکیل آن ها نیز یکسان نیست. برخی از این سازمان ها کاملاً تحت تبعیت از دولت، برخی دیگر از استقلال مالی و محاسباتی و یا استخدامی جدای از مقررات مالی و محاسبات عمومی یا مقررات استخدامی دولتی برخوردارند و برخی دیگر نیز کاملاً دارای استقلال بوده و شخصیت حقوقی کاملاً مستقل از شخصیت حقوقی دولت دارند.

کانون وکلا را در دسته بندی مذکور در سطور قبل می توان یک نظام حرفه ای و یا همان نهاد صنفی دانست پس در این صورت لازم است تا ابتدا به ارئه تعریفی از نظام های حرفه ای بپردازیم و سپس اصول حاکم بر این نظام ها و مشخصاتشان را بررسی نمایم.

منظور از ایجاد نظام ها یا سازمان های حرفه ای، در حقیقت، سازمان دادن حرفه ی معین و ایجاد نظم و انضباط در بین صاحبان حرفه از طریق خود آن ها (بخش خصوصی) است. به موجب قانون این امور جزء خدمات عمومی به شمار می روند و تنظیم و اداره ی آن ها به عهده ی سازمان هایی گذاشته شده است که به آن ها در اصطلاح، نظام حرفه ای یا صنفی می گویند. نظام های حرفه ای یا صنفی جزء سازمان های عمومی یعنی اشخاص حقوقی حقوق عمومی محسوب می شوند و قانون گذار برای تنظیم امور حرفه و صنف برای آن ها قدرت عمومی می شناسد.<sup>۱</sup>

حال که با مفهوم نظام های حرفه ای، که کانون وکلای دادگستری نیز یکی از آن ها می باشد، آشنا شدیم بهتر است به بررسی اصول و مشخصات حاکم بر این نظام ها نیز پردازیم.

نخستین مشخصه و اصل حاکم بر نظام های حرفه ای "شخصیت حقوقی" است این اصل که مهمترین اصل حاکم بر یک نظام حرفه ای است و سایر مشخصات نظام حرفه ای به نحوی از آن سرچشمه می گیرد بدین معناست که یک سازمان حرفه ای برای داشتن "شخصیت حقوقی" باید مستقل از دولت عمل کند و برای داشتن چنین استقلال مالی، استخدامی و از همه مهمتر استقلال سازمانی برخوردار باشد چراکه در صورت پذیرفتن شخصیت حقوقی مستقل از دولت برای کانون وکلای دادگستری و تمامی نظام های حرفه ای، ممکن است در بسیاری از موارد این نظام ها در مقابل دولت، برای حفظ حقوق اعضایشان، صف آرائی کنند و چنین تقابلی جز با قبول استقلال آنان پذیرفتنی نیست به عبارت دیگر یک نظام حرفه ای ۲ نقش دارد، نقشی در برابر دولت و نقشی در برابر اعضاء و برای ایفای مناسب هر کدام از این نقش ها نیازمند استقلال کامل است.

نظام حرفه ای، در برابر دولت نماینده ی اعضاء محسوب می شود و به عبارتی نقش یک نهاد واسطه یا به گفته ی الکس دوتوکویل، نویسنده ی کتاب تحلیل دموکراسی آمریکا، یک هیأت ثانوی را بازی می کند. وظیفه ی نهاد واسطه این است که اعضاء خود را از حالت توده هایی که امکان مقابله با قدرت سیاسی و حفظ حقوق خود را ندارند خارج نموده و با ایجاد سازمان ها و نهادهای مربوط به خود به شکل سازمان یافته امکان حفظ حقوق افراد و اعضاء خود را از تعرض قدرت سیاسی ایجاد نماید. با قبول این وظیفه برای نهاد واسطه باید گفت که اصولاً سازمان های حرفه ای حق جبهه گیری سیاسی و یا بیان هرگونه افکار و عقایدی را از طرف اعضاء خود ندارند بلکه کارکرد آن ها حفظ استقلال نظام حرفه ای و اعضاء آن در مقابل قدرت سیاسی است تا هریک از اعضاء و یا جمعی از آن ها بتوانند نظرات خود را آن گونه که خود تمایل دارند بیان کرده و علاوه بر آزادی بیان امکان استفاده از سایر حقوق و آزادی های اساسی خود را نیز پیدا کنند.

و اما همان گونه که در سطور پیش بیان کردیم نظام حرفه ای علاوه بر دولت در برابر اعضاء نیز دارای نقشی است و به لحاظ همین نقش از اختیاراتی نیز برخوردار است، اختیاراتی هم چون صدور پروانه ی اشتغال به حرفه، وضع آئین نامه های مربوط به حرفه، اتخاذ تصمیمات انتظامی علیه اعضاء و ... بر اساس همین نقش نسبت به اعضاء و به لحاظ دارا بودن چنین اختیاراتی، نظارت بر نظام حرفه ای لازم می باشد؛ تا مبادا نظام حرفه ای خود به حقوق و آزادی های اساسی اعضاء تعرض کند البته این نظارت از آن جایی که یک استثناء نسبت به استقلال نظام حرفه ای است باید توسط یک مقام بی طرف و عادل انجام پذیرد، به همین لحاظ نظارت بر یک نظام حرفه ای توسط دستگاه قضایی انجام پذیرفته و امکان نظارت توسط دستگاه های اجرایی وجود ندارد. البته نظارت قضایی نیز صرفاً به منطبق بودن تصمیمات نظام حرفه ای با قوانین می پردازد و در صورت مخالفت آن ها با قوانین آن ها را بی اثر اعلام می کند ولی مقام قضایی حق تصمیم گیری به جای نظام حرفه ای را ندارد. به عبارت دیگر مقام قضایی رسیدگی شکلی می نماید و حق تغییر ماهیت تصمیم را ندارد.

نظام های حرفه ای و از جمله کانون وکلای دادگستری مشخصات دیگری نیز دارند که همگی به نحوی در جهت حفظ استقلال مذکور در سطور قبل است برخی از این مشخصات عبارتند از:

۱- نظام حرفه ای یک اجتماع دایمی اجباری است و اعضای آن علاوه بر عضویت اجباری در آن موظف به اطاعت از تصمیمات سازمان آن نظامند.

۲- نظام حرفه ای در رأس خود هیأت مدیره ای دارد که توسط اعضای آن انتخاب می شوند و دولت حق مداخله در انتخاب و تأیید انتخاب شوندگان را ندارد.

۳- رژیم حقوقی نظام های حرفه ای تلفیقی از حقوق عمومی و حقوق خصوصی است به این معنی که کار و فعالیت عمومی آن ها تابع قواعد حقوقی عمومی و سازمان و امور داخلی آن ها از قبیل قراردادهای و معاملات و محاسبات تابع قواعد حقوق خصوصی است.

در هر صورت همان گونه که ملاحظه فرمودید تمامی مشخصات نظام حرفه ای بیانگر شخصیت حقوقی مستقل از شخصیت حقوقی دولت یا به عبارت دیگر استقلال یک نظام حرفه ای است و در صورت سلب این "شخصیت حقوقی" و "استقلال"، دیگر آن سازمان را نمی توان یک نظام حرفه ای یا صنفی نامید. ■



## برگ چایی مخصوص دادخواست

حمیدرضا شمس - وکیل دادگستری

ضرورت تنظیم یک دادخواست صحیح بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر مبنا و پایه و اساس یک رسیدگی صحیح را تقدیم دادخواست صحیح ندانیم لکن نقطه ی شروع هر دعوی و نخستین عملی که برای طرح و تعقیب دعوی در دادگاه صورت می گیرد تنظیم دادخواست است که جزء مهم ترین اوراق قضایی است و از بدو رسیدگی تا ختم آن هم دادگاه و هم صاحب دعوی و وکلای آنان و کارشناسان و ... بارها به برگ دادخواست اولیه مراجعه می نمایند و در صورتی که این اوراق قضایی صحیح تنظیم نگردد مضرات جبران ناپذیری به بار خواهد آورد.

اما آن چه اینجانب را بر آن داشت تا در این مختصر نکته ای که به نظر بسیار حائز اهمیت است را متذکر شوم پرونده ای در یکی از محاکم حقوقی شهرستان تهران بود که نوشته ای غریب (شما بخوانید شبه دادخواست) از ناحیه ارگان دولتی به طرفیت شخص حقیقی تقدیم محکمه گردیده بود که در این شبه دادخواست برگ تهیه شده توسط آن نهاد به نحو دلخواه و توسط رایانه با اندازه غیرمتعارف جدول کشی گردیده و جالب این که بقیه اظهارات خواهان در سربرگ آن نهاد نوشته و تقدیم محکمه گردیده بود.

حال آن که دادخواست مستنداً به ماده ۵۱ قانون آ.د.م. مصوب ۷۹ می بایست در برگ چایی مخصوص نوشته شود.

«دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگ های چایی مخصوص نوشته شده و...» استعمال لفظ «باید» در قانون مارالذکر حکایت از تأکید و تعمق قانون گذار به این مهم دارد که دادخواست لزوماً می بایست در برگ چایی مخصوص که توسط وزارت دادگستری تهیه می شود تنظیم گردد. چه، همان طور که می دانیم آمره و تشریفاتی بودن قانون آئین دادرسی جزء عناصر اصلی تشکیل دهنده قانون مذکور و عنصری جدانشدنی از این گونه قوانین است و برگ چایی مخصوص بودن جزء شرایط اساسی دادخواست صحیح است که نمی توان خلاف آن عمل کرد لکن برخی محاکم پذیرفته اند چنین دادخواستی صحیح است (دادخواست غیربرگ چایی مخصوص) اما باید گفت این موضوع خلاف صراحت ماده ۵۱ که مذکور است چرا که دادخواست می بایست در برگ چایی مخصوص نوشته شود.

اما در صورتی که عنوان گردد منظور قانون گذار از برگ های چاپی مخصوص همان شکل و ظاهر کار جهت جلوگیری از اطاله دادرسی و سایر مزایا می باشد در پاسخ باید گفت قانون گذار در قانون آمره صدرالذکر به صراحت هدف و غایتش را مشخص کرده است، و در صورتی که قانون گذار هر نوع برگ مشابه دادخواست را مد نظر داشت (از قبیل کپی، تنظیم رایانه ای با جدول کشی) بدین صراحت برگ چاپی مخصوص را عنوان نمی نمود و به برگ مخصوص دادخواست کفایت می کرد و استعمال لفظ «چاپی» حکایت از غایت قانون گذار در استفاده همه افراد از اوراق چاپی مخصوص دادخواست دارد والا لزومی برای جعل لغت «چاپی» در ماده مذکور نبود البته به نظر می رسد نوشتن کلیه درخواست ها در برگ چاپی مخصوص لازم نیست و آن جا که قانون گذار لفظ درخواست را به کار برده است مانند مادتين: «۳۱۰ ق.آ.د.م.» و «۱۴۹ ق.آ.د.م.» خواهان می تواند علاوه بر دادخواست جهت سهولت دسترسی محکمه از برگ شبه دادخواست که احیاناً کپی یا توسط رایانه تهیه شده نیز استفاده نماید همان طور که با درخواست نیز می تواند وارد محکمه شود. به نظر می رسد رویه قضایی نیز به مرور پس از دریافت تعداد زیادی از این قبیل شبه دادخواست ها آن ها را به جای دادخواست چاپی مخصوص پذیرفته باشد حال آن که همان طور که ذکر شد تعمیم قبول چنین دادخواست هایی با قانون منطبق نمی باشد.

حتی در ماده ۷۱ قانون آ.د.م سابق مصوب (۱۳۱۸) تنظیم دادخواست در برگ هایی به غیر از برگ چاپی مخصوص در نقاطی که برگ دادخواست در دسترس نبود پیش بینی شده بود. اما قانون گذار سال ۷۹ با علم به در دسترس بودن دادخواست حتی پیش بینی در دسترس نبودن را منطقی ندانسته و اکتفا به لزوم تنظیم دادخواست در برگ چاپی مخصوص نموده است.

التهایه به دستور ماده ۴۸ ق.آ.د.م شروع به رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست است و همان طور که ملاحظه می گردد تقدیم دادخواست با شرایط مذکور در ماده ۵۱ ق.آ.د.م لازمه رسیدگی صحیح و قانونی است و دادخواست اگرچه در قانون تعریف نگردیده است لکن از تعقیق در ماده ۵۱ ق.آ.د.م به عنوان قانون آمره استنباط می گردد که تنظیم دادخواست همانند اوراق کیفری نیست که در هر برگ و به هر شکل و شمایلی باشد از تکه کاغذ گرفته تا کاغذ شطرنجی بلکه می بایست در برگ چاپی مخصوص تهیه شده توسط وزارت دادگستری باشد که خصوصیات و شاخصه های خاص خود را دارد و لازمه یک دادرسی صحیح به نظر می رسد. ■

## در دسرهای شورای حل اختلاف

حمیدرضا سلمانیان - وکیل دادگستری

به موجب ماده ی ۱۸۹ قانون برنامه ی سوم توسعه مصوب سال ۱۳۷۹، شورای حل اختلاف تشکیل شد. هر چند در عمل چنین عنوان می شود که نهاد مزبور دارای صلاحیت و به عنوان مرجع رسیدگی بدوی در آن مواردی است که در آئین نامه ی آن آمده است اما به نظر می رسد این چنین نیست.

مطابق اصل ۱۵۹ قانون اساسی «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه ها و تعیین صلاحیت آن ها منوط به حکم قانون است.» اولین و مهم ترین حکم مقرر در اصل مذکور گویای آن است که رسیدگی به تظلمات توسط دادگستری به عمل خواهد آمد و حکم دیگر آن حکایت از آن دارد که تشکیل و صلاحیت محاکم صرفاً از طریق قانون صورت خواهد پذیرفت؛ اصولی که به هیچ عنوان در ماده ی ۱۸۹ قانون برنامه ی توسعه مشاهده نمی شود. در این ماده نه تشکیل دادگاهی پیش بینی شده و نه صلاحیتی تا افراد ملزم به مراجعه به آن باشند، بلکه در جهت عکس چنین به نظر می رسد که قانون گذار با علم به اصل مذکور قصد ایجاد محکمه و تعیین صلاحیت خاص برای آن را نداشته است. چرا که در ماده ی مذکور می خوانیم «به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی». بنابراین «شوراها» محکمه فرض نمی شوند. در ادامه نیز آمده است «و در راستای مشارکت مردمی» که خود دلیلی است دیگر بر مدعا. چرا که اگر شوراها محکمه تلقی می شد و مراجعات مردم به آن الزامی می بود، عبارت «مشارکت مردمی» هیچ گاه ذکر نمی شد. چرا که به موجب بند ۳ اصل ۱۵۷ قانون اساسی «استخدام قضات عادل و شایسته» طبق قانون و از وظایف رئیس قوه ی قضاییه است نه از طریق مشارکت مردمی. عبارت «حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد» نیز این برداشت را تقویت می کند. زیرا «حل و فصل» خاتمه دادن دعوا به طریقی غیر از صدور حکم را گویند. همانند سازش دادن طرفین دعوا یا داوری بین آن ها. چنان چه منظور مقنن رسیدگی و صدور حکم- به ترتیبی که اکنون در شوراها اجرا می شود- بود، همانند ماده ی ۳ قانون آئین دادرسی صراحتاً از «صدور حکم» به عنوان وظیفه شورا نام می برد، اما به جای آن «عبارت حل و فصل» را می آورد. تا جایی که حتی پس از آن مطابق آن چه معمول و مرسوم است کلمه ی «دعوا» را انشا نمی کند و به ذکر «حل و فصل موارد» بسنده می شود.

علی ایحال به رغم تمام ایرادات موجود، شورای حل اختلاف با اتکا به آئین نامه مصوب ۱۳۸۱/۲/۱۵ خود، فعالیت می کند. آئین نامه، صلاحیتی را که قانون اساسی به قانون عادی واگذار کرده است، در بر دارد و حق صدور رأی را- که اساساً در ماده ی ۱۸۹ وجود ندارد- در ماده ی ۱۶ موردحکم قرار می دهد. رعایت آئین دادرسی که تجربه گرانها و تضمین کننده دادرسی عادلانه است به کناری گذاشته و بر اساس تشخیص و تصمیم اعضای رسیدگی کننده مسیر احقاق حق را تعیین می کند. افرادی مأمور رسیدگی به اختلافات شده اند که قاضی نیستند و انتظار این است که مراجعات مردم به محاکم قضایی کاهش یابد. اما نباید «حق قضاوت» و «دادرسی عادلانه» را با این گونه مسائل محدود ساخت. مراجعه ی افراد به دادگاه صالحی که به موجب قانون صلاحیت آن مشخص شده و قاضی متخصص و متبحری سکان هدایت آن را به عهده دارد حقی است که قانون اساسی بر آن صحه گذاشته است. ملزم ساختن افراد برای مراجعه به غیر محکمه و نپذیرفتن تظلم آن ها، نادیده انگاشتن حق قانونی شاکی و خواهان مظلوم است.

آئین نامه ی مذکور در موارد بسیاری دارای ایرادات و اشکالاتی است که بارها توسط اساتید، همکاران و اهل قلم بدان ها اشاره شده است. به عنوان نمونه مطابق ماده ی ۳۳۱ قانون آئین دادرسی مدنی «کلیه ی دعاوی غیرمالی و همچنین دعاوی مالی چنان چه خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد قابل تجدیدنظرخواهی و رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر می باشد». حال آن که تصمیمات شورای حل اختلاف، در صورت موفقیت محکوم علیه در تجدیدنظرخواهی، توسط دادگاه عمومی- که از ابتدا می بایست به چنین دعوایی رسیدگی کند- به عنوان مرجع تجدیدنظر رسیدگی می شود و به موجب ماده ی ۱۸ آئین نامه ماده ی ۱۸۹ «رأی دادگاه قطعی است». در حالی که اصولاً چنین مواردی به موجب ماده ی ۳۳۱ قانون آئین دادرسی مدنی، قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه های تجدیدنظر استان است. آیا آئین نامه قانون را نسخ ضمنی کرده است؟ یا در تأسیسی بدیع، اختیاری را که قانون هیچ گاه برای قضاوت متخصص و با تجربه شناسایی نکرده است، آئین نامه به اعضای شورا اعطا کرده است و آن موافقت با تجدیدنظرخواهی محکوم علیه توسط صادرکنندگان رأی است! صرف نظر از امور کیفی که نحوه ی رسیدگی به آن ها از اهمیتی صدچندان برخوردار بوده و نیازمند تجربه و تخصص بیش از امور مدنی است، در امور مدنی داخل در صلاحیت شورا نیز دعاوی سنگین و پیچیده پیش بینی شده است که می تواند در چنین روندی احقاق حق را مواجه با شکست کند. با توجه به این که حق نظارت دادگاه عالی (تجدیدنظر) بر این دسته از پرونده ها محدود شده است می توان گفت دادخواهی به ترتیب مقرر در قانون آئین دادرسی حاصل نمی شود. خلع ید از ملک مسکونی، تجاری، اداری یا یک قطعه زمین تفاوتی ندارد. با صدور حکم در شورا و در صورت موافقت اعضا با تجدیدنظرخواهی، چنین دعوایی یک مرتبه در محکمه آن هم به صورت تجدیدنظر، مورد رسیدگی قرار می گیرد. در صورتی که طبق ترتیب مقرر در قانون آئین دادرسی، این قبیل دعاوی می بایست در دو محکمه- که دومی (تجدیدنظر استان) با حضور سه قاضی تشکیل می شود- مورد رسیدگی قرار گیرد. آیا آئین نامه می تواند فراتر از قانون باشد و دادخواهی را در مسیری دیگر رهنمون سازد؟ ■

## استقلال وکیل، شرط محاکمه عادلانه

شاپور اسماعیلیان - وکیل دادگستری

رویکردهای کلی در زمینه ی آسیب های وارده به جامعه وکالت در سال های اخیر را می توان تحت عنوان (عوامل تحدید کننده استقلال وکیل) مورد بررسی قرار داد اما مجال تفصیل موارد در این نوشتار نیست. حاصل این رویکردها اعم از تقنینی، قضایی و اجرایی، جدای از آفات گوناگون، خدشه در استقلال وکیل دارد که امروزه به عنوان یک شرط اساسی «حق برخورداری شهروندان از محاکمه عادلانه» محسوب می شود. از نظر موازین حقوق بشری و کنوانسیون های جهانی، رعایت این حق و از نظر قوانین داخلی اغلب کشورها اصول و ارکان تضمین آن، مورد تاکید و تصریح قرار گرفته است. حق برخورداری از محاکمه عادلانه (اعم از حق دادخواهی و حق دفاع) را می توان به عنوان بارزترین معیار در راستای رعایت حقوق شهروندی از سوی حاکمیت برشمرد. به بیان دیگر، شهروند مظلوم و ناکرده جرم تنها در پرتو حق برخورداری از محاکمه عادلانه در برابر هرگونه تعدی و تجاوز احتمالی قدرت عمومی یا دیگر شهروندان نسبت به حقوق مشروع خود مصون خواهد ماند. از این رو ماده ی ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مصوب ۱۹۴۸ مقرر می دارد؛ «هرکس با مساوات کامل حق دارد به دعوایش به وسیله ی دادگاه مستقل و بی طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی بشود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او توجه کرده باشد اتخاذ تصمیم نماید.» و مطابق ماده (۱) ۱۱ این اعلامیه «هرکس به بزه کاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک محاکمه ی علنی - که در آن کلیه ی تضمین های لازمه برای دفاع او تأمین شده باشد - طبق قانون مقصر شناخته شود.» همین طور بند «ه» ماده ی ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر (قاهره) (مصوب ۱۹۹۰) تصریح کرده «متهم، بی گناه است تا این که محکومیت اش را از راه محاکمه عادلانه ای که همه تضمین ها برای دفاع از او فراهم شده باشد، ثابت گردد.»

بنابراین در حق برخورداری از محاکمه عادلانه، تضمین حقوق دفاعی متهم، واجد اهمیت فراوان و در واقع به عنوان کانون اصلی توجه اعلامیه های مربوطه است و براین اساس سوای شرایط دادگاه [بی طرفی و مستقل بودن]، رویکرد دادرسی باید «منصفانه» و «علنی» باشد. افزون بر این، در این رویکرد، «فرض بی گناهی» متهم و وجود «تضمین های لازمه برای دفاع» از دیگر شرایط اساسی محاکمه عادلانه است. ماده ی ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ نیز ضمن تأکید بر شرایط بی طرفی و مستقل بودن دادگاه و منصفانه و علنی بودن آن، در بند ۳ از ماده ی یاد شده به وجود تضمین ها برای دفاع مناسب شامل حق انتخاب وکیل، اطلاع از شرح اتهامات به طریق مقتضی دادن فرصت و تسهیلات کافی برای تهیه ی دفاعیه و ... تأکید می نماید. از طرف دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ضمن این که در بند ۱۴ از اصل سوم «تأمین حقوق همه جانبه ی افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» را یکی از طرق نیل به اهداف مذکور در اصل دوم مقرر داشته، در اصل سی و پنجم صراحت دارد «در همه ی دادگاه ها، طرفین دعوی حق دارند، برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند

باید برای آن‌ها امکانات تعیین و کیل فراهم گردد.» بنابراین باید اذعان کرد حق انتخاب و کیل یکی از تضمین‌های لازم برای برخورداری از محاکمه عادلانه است. فارغ از اطلاق واژه‌های «دادگاه» و «دعوی» در اصل سی و پنجم قانون اساسی، پرسش این است، منظور از (طرفین دعوی) در دعوی جزایی چه اشخاصی هستند؟ بدون تردید در سیستم‌های جزایی مترقی، جامعه به منظور حفظ نظم عمومی و صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی حق اقامه و تعقیب دعوی عمومی را داراست اما جامعه از طریق تصویب مقررات جزایی، (وظیفه تعقیب) را از طریق نماینده خود به مرحله اجرا می‌گذارد.

بنابراین (نهاد دادرسی) و در رأس آن مدعی العموم یا دادستان وظیفه اش اقامه و تعقیب دعوی در تمام مراحل دادرسی کیفری است و در واقع در رسیدگی به جرم، ارکان دادرسی عبارت‌اند از: قاضی، مدعی العموم و متهم و در برخورداری از محاکمه عادلانه دخالت و کیل وابسته به نهاد مستقل، تضمینی است برای رعایت حقوق دفاعی متهم. مدعی العموم که حسب مورد رأساً یا پس از اعلام شکایت شاکی مبادرت به اقامه دعوی عمومی می‌نماید، یک طرف دعوی جزایی است و طرف دیگر آن متهم به ارتکاب جرم است. در نظام جزایی ما در اقامه و تعقیب دعوی عمومی، مدعی العموم در جرم قابل گذشت پس از اعلام شکایت شاکی، وظیفه تعقیب را عهده دار است اما در جرم غیرقابل گذشت و بر اساس قاعده قانونی بودن تعقیب، به محض اطلاع از موضوع، مکلف به تعقیب امر جزایی است و به هر حال به قول یکی از اساتید برجسته حقوق جزا «متهم، طرف اصلی و مهم دادرسی‌های جزایی است.»

تمام ماجراهای غم‌انگیز دادرسی‌های جزایی به خاطر انسان‌نگون‌بختی است که متهم نامیده می‌شود و به حق یا ناحق مورد تعقیب قرار گرفته و آبرو، شرف، حیثیت، آزادی و حتی حیات او در معرض نابودی است. برای متهم باید آزادی کافی و متناسب وجود داشته باشد و تمام امکانات در اختیار او قرارگیرد تا بتواند از خود دفاع کند. (دکتر محمود آخوندی، آئین دادرسی کیفری، جلد چهارم، صص ۱۲۹، ۱۳۰)

از این رو، حق برخورداری از محاکمه عادلانه، علاوه بر بی‌طرفی و مستقل بودن قاضی و وجود دادرسی با ویژگی‌های آن در گرو بهره‌مندی متهم از کیل مستقل و بی‌طرف نیز می‌باشد. هرگونه وابستگی و کیل به قوه قضائیه با حقوق دفاعی متهم منافات داشته و خدشه‌ای است به شرایط محاکمه عادلانه.

در کشور ما رویکرد قانونی و قضایی و حتی اجرایی در سال‌های اخیر، فرآیندی مبنی بر تحدید استقلال کانون و کلا و ایجاد تشکیلات موازی برای صدور مجوز و کالت بوده است که حرف و حدیث آن مدت‌ها در محافل حقوقی مطرح بوده و هست اما «تیر خلاص» برای حذف کانون و کلا هرچند در طرح ادغام این نهاد مستقل به تشکیلات ماده ۱۸۷، آماده‌ی شلیک شده بود. اما با درایت برخی این موضوع فعلاً منتفی شده است. به یقین اگر این‌گونه طرح‌ها به ثمر برسد گذشته از این که مدافعان و تصویب‌کنندگان آن، در کارنامه خود این رویکرد را به عنوان یک لکه‌ی سیاه محو‌نشده به یادگار خواهند گذاشت، بدون شک در مدتی کمتر از مدت زمان تجربه ناگوار حذف دادرسی، کسان دیگری افتخار مجدد احیای کانون‌های وکلای بالنسبه مستقل را نصیب خود خواهند کرد. نباید برداشت شود چنین نتایجی صرفاً در پرونده‌های جزایی قابل تصور یا محتمل است، بلکه در پرونده‌های حقوقی نیز که یک طرف آن دولت و یا نهاد‌های وابسته به دولت می‌باشد تضمین حقوق دادخواهی از شهروند مظلوم به ویژه در برابر تعدی و تجاوز احتمالی قدرت عمومی با تحمیل حق انتخاب و کیل از بین وکلای وابسته به قدرت، معنا و مفهومی نخواهد داشت. به نظر می‌سد راه کار شرایط کنونی تعیین تکلیف تشکیلات موازی (ماده ۱۸۷) و ادغام آن در کانون‌های وکلاست. ■

# نقد و بررسی

▪ دخالت خوب دولت؛ دخالت بد دولت!

▪ نقدی بر پاسخ به پرسش [کدام یک: کاهش خواسته یا کاهش بهای آن؟]

▪ حاشیه ای بر [واکاوی دو رأی ...]

▪ نقدی بر مقاله [واکاوی دو رأی ...]

## دخالت خوب دولت؛ دخالت بد دولت!

فرهاد جعفری

پاسخ به انتقادات آقای یوسف شفیع زاده مندرج در شماره ی ۱۰ خبرنامه ی کانون وکلای اصفهان

فرهاد جعفری - farhad@goftamgoft.com

## قسمت اول

## مقدمه

شرح کوتاهی از آن چه روی داده، بد نیست:

گمانم دوشنبه ۱۲ بهمن ماه ۸۵ بود که بیانیه ای به امضای ۱۸۶ وکیل دادگستری (جمعی از وکلای دادگستری شیراز) در «خبرنامه ی گویا» منتشر شد.

بیانیه ای که خبر از یک کودتا (توسط نهادهای دولتی) علیه یک نهاد مدنی (کانون وکلا) می داد و می گفت که: «این سکوت و کلاست که دست آن عده ای را باز می گذارد که سهواً یا عمداً ساختار قضایی ایران را از حداقل عدالت دور می کنند». و نیز بیدارباش و هشیارباش می داد که: «اثرات این کجروی ها و کودتاهای کوچک علیه نهادهای مدنی، در کوتاه مدت و بلند مدت دامن گیر جامعه خواهد شد».

این که سرانجام بخشی از پیکره ی حقوقی کشور در قالب یک بیانیه ی ۱۸۶ امضایی، نگرانی خود از کودتا علیه نهادهای مدنی را اعلام می کرد، حقیقتاً برایم امیدوارکننده بود. از این رو، در جهت تشدید تأثیری که این بیانیه در پی آن بود (برانگیختن جامعه ی حقوقی کشور به دفاع از استقلال خود) یادداشتی نوشته و برای گویانیوز پست کردم که در تاریخ چهارشنبه ۱۴ بهمن ۸۵ منتشر شد.

یادداشت من (تحت عنوان «نوبت آخر به شما رسید، چون در آخر صف ایستاده بودید!») می توانست به صورت یک «متن تأیید آمیز و همدلانه» تنظیم شود. اما به رغم آن که می دانستم برخی اعضای جامعه ی حقوقی کشور را که در «سطح و ظاهر کلمات» متوقف اند و از توان غوطه وری در «عمق و معنا» عاجزند برخوردارند، اما ترجیح دادم متنی که می نویسم، متنی ملامت گرانه باشد. بلکه مؤثرتر باشد و بلکه برخی را وادارد که برای آن که نشان بدهند «نه این گونه نیست»، کاری آن گونه بکنند. و حتی برای همین بود که وقتی «جناب آقای دکتر تقی خانی»، از طریق ایمیل خواستند که چنان چه موافقم، یادداشت من در «گویانیوز» در خبرنامه ی داخلی کانون اصفهان نیز منتشر شود نه تنها مخالفتی نکردم، بلکه خوشحال شدم و بر آزادمنشی و آزادگی ایشان و همکاران شان درود فرستادم.



(حالا البته آقای «یوسف شفیع زاده» معتقد است که این فقط از آزادگی و آزاد منشی آقای دکتر تقی خانی نبوده که دستور به انتشار یادداشت من در خبرنگارنامه ی خود داده اند، بلکه از «رندی» ایشان بوده است. از من البته: حاشا و کلا!)  
 بنابراین: آن چه در ابتدای یادداشت «نویت آخر به شما رسید، چون در آخر صف ایستاده بودید!» در خبرنگارنامه ی کانون اصفهان آمده، هرگز بخشی از یادداشت من نبوده و نیست. آن چنان که آقای «یوسف شفیع زاده» در چند جا از نوشته ی خود به مفاد آن استناد کرده و چندین و چند بار از آن با تعبیر «مقدمه ی توجیهی» یاد کرده و از گذاشتن علامت تعجب هم در پشت اش فروگذار نکرده اند. بلکه: مقدمه ی مذکور، در حقیقت متن «نامه ی خصوصی» من در پاسخ به تقاضای درج یادداشت مورد بحث در خبرنگارنامه ی کانون اصفهان بوده است. و باید اقرار کنم:

امروز که پدرم با بسته ای از شماره های اخیر این خبرنگارنامه به خانه آمد، و بعد که نگاهی به یادداشت خود در شماره ی ۹ این خبرنگارنامه انداختم، از انتشار مفاد آن نامه ی خصوصی در ابتدای یادداشت ام، جا خوردم. می خواهم بگویم: متن آن نامه ی خصوصی قاعدتاً از شمار دلائل «جناب شفیع زاده» خارج است. چرا که مطابق هر نامه ی خصوصی دیگر، بدون توجه به توالی حقوقی و تشریفات ادبی نگاشته شده است. اما از آن جا که جناب آقای دکتر تقی خانی، به هر دلیل ترجیح داده اند که آن را نیز به ضمیمه ی یادداشت اصلی منتشر کنند، و حال که آن «خصوصیت» ناخواسته «عمومیت» یافته است، بدیهی ست که پاسخگوی انتقادات موکول به آن نیز خواهم بود.

\*\*\*

(۱) منتقد محترم می نویسند:

**در شماره ۹ خبرنگارنامه ی کانون اصفهان، مطلبی به قلم یک «حقوق دان روزنامه نگار و لیبرال دموکرات خداپاور» به نام آقای فرهاد جعفری چاپ شده است... [**

در پاسخ باید یادآور شوم:

**الف/ هرگز و در هیچ مرحله ای از زندگی ام، نه شفاهاً و نه کتبا، خود را «حقوق دان» نخوانده ام و نمی خوانم.** چرا که معتقدم این تعبیر، چنان شأن و منزلتی دارد که از آقایان «کاتوزیان» و «آخوندی» و «آزمایش» و مرحوم «علی آبادی» و تنی چند که بگذریم، لباسی نیست که در قد و قواره ی من و مانند من باشد. اگر هم کسی در مرتبت و منزلت حقوقی من و بالاتر از امثال من، چنین کند و خود را به صرف دانش آموختگی حقوق و بر دیوار داشتن دانشنامه ی آن، «حقوق دان» بخواند یا بداند، حکم «سفیه و غیرممیز» بر او جاری ست و حق است که قیمی برایش تدارک دیده شود!

نزدیک به دویست نوشته و یادداشت و تحلیل، به ویژه در دو ساله ی اخیر در سامانه های اینترنتی «لیبرال دموکرات» و «گویانوز» و نیز سامانه ی شخصی ام «گفتمگفت» منتشر شده است که در برخی از آن ها بنا به ضرورت، ناچار از اشاره به تحصیلات خود در این زمینه شده ام. در تمام چنین مواردی، خود را خیلی که دست بالا گرفته ام «حقوق خوانده» یا «دانش آموخته ی حقوق» خوانده ام نه بیش از آن (نشانی سامانه شخصی ام، در بالای همین نوشته درج شده و همه ی آن نوشته ها قابل دسترسی ست).

**ب/ یادداشت من که در خبر نامه ی کانون اصفهان منتشر شده، اصالتاً برای «سامانه ی اینترنتی گویا» نوشته شده بود.** این را از این جهت تذکر می دهم که: چون این سامانه محل مناظره و بحث های نظری نویسندگان و تحلیل گران سیاسی از نگره های فلسفی و سیاسی

مختلف و متنوع (و از جمله بنده) است، نویسندگان ناچارند تا خود را تفصیلی تر از حد معمول معرفی کنند. تا مثلاً استاد شان به جمله ای از مارکس، موجب چنین سوء تفاهمی برای «خوانندگان تازه و اتفاقی» نشود که استادکننده به جمله ای از این فیلسوف ماتریالیست، احتمالاً خودش کمونیست یا سوسیالیست است (سوء تفاهم حادی که جناب «شفیع زاده» به رغم صراحت ام در معرفی خود با مجموعه گزاره ی «لیبرال دموکرات خداپاور»، باز هم دچارش شده اند. بنابراین: اگر چنانچه این یادداشت صرفاً برای خبرنگارانه ی کانون اصفهان نوشته می شد، هیچ لزومی احساس نمی کردم که به لیبرال بودنم، به دموکرات بودنم و به خداپاور بودنم اشاره ای داشته باشم. واقعاً چه اهمیتی برایم داشت و دارد که خوانندگان خبرنگارانه ی کانون بدانند یا ندانند که من به خدا اعتقاد دارم یا نه؟! لیبرال هستم یا نه؟! دموکراسی خواه هستم یا نه؟! که لازم بدانم به آن حتماً اشاره کنم؟! در همان بند، ایشان ادامه می دهند:

**[فرهاد جعفری (در آن نوشته) از روم و ری و بغداد مثال و شاهد آورده تا اثبات کند که...]**

در توضیح باید یادآور شوم که: پیش از این، هرگز نشنیده بودم که محل دلیلی که اقامه می شود، می تواند مورد ایراد قرارگیرد. و تا به حال چنین فکرمی کردم که دلیل چه در «جابلقا» باشد چه در «جابلسا»، چه از روم فراهم شود چه از بغداد، دلیل است. حال ممکن است سست باشد یا قوی. محکمه پسند باشد یا نباشد و این کم ترین ربطی به دور و نزدیک بودن اش به محکمه ندارد!

خوانندگان فرهیخته ی این خبرنگارانه، لطفاً مرا سرزنش نکنند. خوب می دانم که این یک «تکنیک کلامی» ست و می خواهد بی ربط بودن دلایل اقامه شده توسط اینجانب را نتیجه بگیرد. اما مایلم یادآور شوم که: برای یک دانش آموخته ی حقوق در سطح متقدم محترم (کارشناس ارشد حقوق خصوصی) درست نیست که کيفرخواستی غیرحقوقی تدارک ببیند و بکوشد از طریق «تخفیف و استهزاء»، بی ربط و بی پایه بودن استدلال های طرف خود را به خوانندگان اش (در همان ابتدا و در مقدمه) «بیاوراند» و نتیجه بگیرد که «چون دلایل فرهاد جعفری «از روم و بغداد و ری تدارک شده اند» پس بی ربط اند. و بکوشد خواننده ی نوشته ی خود را نیز دچار «پیش داوری» کرده و به همراهی و «هم ذات پنداری با خود» وادار نماید. چرا که: کمترین اهمیتی ندارد که دلایل از کجا تأمین می شوند. بلکه آن چه واجد اهمیت است، سستی یا قوت آن هاست.

(۳) نویسنده محترم سپس ادامه می دهند:

**[پندۀ هم در این جا، تلاش کرده ام ... ثابت کنم که نویسنده ی محترم (فرهاد جعفری) نه از «حقوق خواندن» طرفی بسته و نه از روزنامه نگار بودن ثمری داشته است!]**

آیا خوانندگان فرهیخته ی خبرنگارانه ی کانون وکلای اصفهان، به «محتوا» و «مفاد» این جملات و گزاره ها دقت کافی میدول داشته اند؟! و آیا از این «اقرار علیه خود» دریافته اند که تلاش مجدانه ی جناب «شفیع زاده» این نیست که حقیقتی از پرده درآید یا قفلی گشوده شود یا رمزی بازگشایی شود؟! بلکه هدف عالی آن است که به فرهاد جعفری نشان داده شود که: نه از حقوق خواندن طرفی بسته و نه از روزنامه نگار بودن ثمری داشته است؟!!

آیا به گمان آن دسته از فرهیختگان جامعه ی حقوقی که این مناظره را پی می گیرند، چنین هدفی که جناب «شفیع زاده» انتخاب و اختیار کرده اند، هدفی ست که سود اجتماعی قابل توجهی در بر داشته باشد؟!!

بیائید متفقاً، فرض را بر این پایه بگذاریم و بنا کنیم که ایشان به هدف ارزشمند خود نائل شوند و فرهاد جعفری دریابد که نه از حقوق خواندن طرفی بسته و نه از روزنامه نگار بودن. به راستی چه سودی از «شخصی کردن یک مسأله یا پرسش عمومی» متوجه ایشان یا خوانندگان می شود که به آن اصرار دارند و حتی در مقدمه، به آن اقرار کرده اند و نیت واقعی خود را به دست خود، رسوا ساخته اند؟!

در عین حال: اگر اذعان من در برابر دیدگان عموم به این نکته که «نه از حقوق خواندن طرفی بسته ام و نه از روزنامه نگار بودن ثمری داشته ام» ایشان را- از محکمه و نزد قضاتی که شما باشید- راضی به خانه می فرستد، همین جا به این مسأله اذعان می کنم. اذعان می کنم تا به مجموعه ی پیروزیهای حقوقی ایشان، این یکی هم افزوده شود و تلاش مجدانه ی منتقد محترم، برای اثبات آن چه می گویند در پی آنند، به ثمر نرسیده باشد و دست کم، ایشان طرفی از این ماجرا بسته باشند!

۴) منتقد محترم نوشته اند:

[اولاً: هیچ وقت روزنامه نگاران حرفه ای به تنهایی پشاهنگ و رهبر جنبش های اصلاح طلبانه در ایران نبوده اند و نشنیده ایم که خود آنان نیز چنین ادعایی داشته باشند... بسیاری از چهره های ناشناخته تا آن روز برای طرح عقاید و افکار خود به صفحات نشریات روی آوردند. اینان نه روزنامه نگار حرفه ای، بلکه صاحبان اندیشه ای بودند که فضای خاص مطبوعاتی را برای طرح عقاید خود مناسب دیدند...]

در مقام پاسخ باید یادآور شوم که: منتقد محترم از کجای نوشته ی اینجناب نتیجه گرفته اند که معتمد «روزنامه نگاران حرفه ای» پشاهنگ و رهبر جنبش های اصلاح طلبانه در ایران بوده اند؟! که کوشیده اند ثابت نمایند که چنین نیست؟! مگر عین نوشته ی اینجناب در خصوص این موضوع (و تنها جمله من در این باره، در متن نامه ی خصوصی من به جناب آقای تقی خانی) همین جمله نبوده است که: «... پشاهنگی و رهبری جنبش های اصلاح طلبانه، نه فقط تکلیف بلکه حق حقوق دانان است. نه روزنامه نگارانی چون گنجی و دیگران...»؟!

کدام دانش آموخته ی حقوق دیگری جز ایشان و چه کسی غیر از «آقای شفیع زاده» (و به منظور اثبات هدف ارزشمندی که برای خود تعیین کرده اند) می تواند از چنین جملاتی، چنان نتایجی بگیرد که ایشان گرفته اند؟! چنان که مجبور شده اند شرح کشفی در باب روزنامه نگار بودن یا نبودن اکبر گنجی و دیگران به دست دهند؟!

۵) منتقد محترم در ادامه نوشته اند:

[ثانیاً: حضور، فعالیت و حتی رهبری در جنبش های اصلاح گرایانه فراگیر (برخلاف جنبش های صنفی) در زمان ما، نه حق انحصاری است و نه برای طبقه ی خاصی ایجاد تکلیف می کنند... معلوم نیست دوستان، حق و تکلیف حقوق دانان در رهبری جنبش های اصلاح طلبانه را از کجا درآورده است؟!]

حقیقتاً نمی فهمم که چرا جناب «شفیع زاده» این همه اصرار به توضیح و ابضحات (مثل مورد روزنامه نگار بودن یا نبودن آقای گنجی)، ادای بدیهیات (مثل همین مورد) و پرسش از مسلمات (مثل مورد بعد) دارند. اما در پاسخ و بدون توضیح اضافه، باید بنویسم: الف/ میان «محصور کردن» و «منحصر کردن» تفاوت بسیاری ست (من با جمله ی خود، محصور کرده ام نه منحصر!)

ب/ میان «تکلیف حقوقی» و «تکلیف اخلاقی» هم تفاوت های بسیاری ست (من با جمله ی خود تکلیف اخلاقی را گوشزد کرده ام نه تکلیف حقوقی و قانونی را!)

ج/ پرسیده اند فلانی حق و تکلیف حقوق دانان در رهبری جنبش های اصلاح طلبانه را از کجا آورده است؟! در پاسخ باید بگویم: بنده «حق و تکلیف حقوق دانان در رهبری جنبش های

اصلاح طلبانه" را از «خودم» در آوردم! اشکالی دارد؟! یعنی باید پیش از این «پوپر» یا «ویتگشتاین» یا «هایدگر» یا «افلاطون» آن را گفته یا نتیجه گرفته باشند تا جواز استفاده داشته باشم؟! یعنی به باور ایشان من مستقل از دیگران، اجازه ندارم «فکر کنم» و «معتقد باشم» که: این حق و تکلیف جامعه‌ی حقوقی کشور است که رهبری و اداره‌ی تحرکات اجتماعی برای دموکراسی شدن را در دست داشته باشد؟! چون از هر صنف دیگری مسلط تر به قوانین است، چون به مکانیزم های دفاع حقوقی آگاه تر است، چون آن را با دوراندیشی و درایت بیشتری پیش می برد، چون به جامعه ای که از خود هزینه کرده و به او فرصت نخبه شدن داده است مدیون و بدهکار است، چون هر جامعه ای اصناف متنوع اجتماعی را پرورش می دهد تا در حوزه ی تخصصی اش، در مواقع لزوم و به نفع جامعه به کار افتند، چون به هر کس و هر کجا که نگاه می کنم (از گاندی و تونی بلر گرفته تا نیکولاس سارکوزی، از هند و انگلستان گرفته تا فرانسه) می بینم که این حقوق دانان هستند که رهبری سیاسی کشورهای شان را برعهده دارند؟!

آیا جالب (و البته دردناک و تأسف بار) نیست که در حالی که تقریباً در همه جا، اصناف اجتماعی بر سر شایستگی و حقانیت صنف متبوع خود، بر سر کنترل و رهبری جامعه ی خود درستیز و رقابت اند و از طرق اخلاقی و پسندیده (و در مواردی غیراخلاقی و ناپسند) می کوشند تا آن را به دست گیرند، جناب «شفیع زاده» به این آسانی از آن انصراف می دهند و رو برمی گردانند. و اصطلاحاً، به مانند ورثه ای که بدهی های مورث اش را بیش از دارایی اش می بیند، از آن اعراض می کنند؟! (۶) ایشان ادامه می دهند:

**ثالثاً: از کجا معلوم که یک قاضی با سابقه، یک وکیل متبحر، یک سردفتر مجرب و یک استاد دانشگاه مثلاً در رشته ی حقوق تجارت می تواند یک لیدر آگاه اصلاح طلب هم باشد؟! صرفاً به دلیل تسلط به موازین حقوقی؟!]**

وقتی در بند بالا نوشتیم که اصرار جناب «شفیع زاده» در توضیح واضحات و ادای بدیهیات و «پرسش از مسلمات» را در نمی یابم، مقصودم همین بود. پاسخ به این پرسش ایشان که «از جهت طرح، بیهوده» و «از حیث پاسخ، مسلم» است، این است که: به هیچ وجه من الوجوه معلوم نیست که یک قاضی باسابقه، یک وکیل متبحر یا یک استاد حقوق تجارت می تواند لیدر اصلاح طلب خوبی هم باشد!

اما این چه ربطی به آن حق و تکلیف اخلاقی دارد که من برای حقوق دانان یک کشور بر شمردم؟! یعنی آیا روشن نیست که مقصودم از «حقوق دانان»، عقلاً و منطقاً: «حقوق دانان مسلط به موازین حقوقی، دموکرات و دموکراسی خواه، برابری طلب و برابری بخش، شجاع و وظیفه شناس، پاک و پالوده، نجیب و درستکار، سازمانده و سازمانپذیر، صبور و شکیبا، مسالمت جو و دوراندیش» است؟! یعنی هر بار که می خواهم چنین تعبیری را به کارگیرم (حقوق دانان) و هر بار که می خواهم حق و تکلیف اجتماعی ایشان را یادآور شوم، باید ده ها و صدها صفت حسنه و نیکو را بریشمارم تا جناب «شفیع زاده» فرصت و مجال سفسطه نیابد؟! و «پرسش های بیهوده از مسلمات» که پاسخ شان نزد هر عقل سلیمی پیشاپیش روشن است، مطرح نکنند!؟

(۷) منتقد محترم در «بند ۲ ذیل قسمت اولاً» به تفصیل کوشیده اند نشان دهند که کانون و کلا، نهادی ساخته و پرداخته ی دکتر محمد مصدق نیست. تا حدودی هم موفق بوده اند. اما: **اولاً/** به کلمه ی «گویا.....» در ابتدای پاراگرافی از اینجانب (در یادداشت «نوبت آخر به شما رسید، چون در آخر صف ایستاده بودید!») که در آن تأسیس کانون و کلا را به مصدق

نسبت داده بودم، توجهی نکرده اند. و گرنه از طریق این اماره ی لفظی در می یافتند که خود به علم اجمالی خود در این خصوص معترف بوده ام و نمی دانسته ام که آیا باید با قطعیت، تأسیس کانون را به حساب مصدق بگذارم یا به حساب دیگرانی که نام برده اند؟! اما از تطابق روحیه ی اشراف منشانه و تنزه طلبانه ی این صنف با بیان گذار احتمالی اش، دریافته و احتمال داده ام که می بایست نقش مصدق، برجسته تر و پر رنگ تر از دیگران بوده باشد.

**ثانیاً/** گویا باز هم هدف منتقد محترم، روشنگری و این نبوده است که اطلاعی را به مجموعه ی اطلاعات من یا دیگران بپذیرند. چرا که در انتهای این بند هم می نویسند: **[... این که در آغاز مدعی شدم دوستان من نه طرفی از حقوق خواندن برده نه ثمری از خبرنگار بودن داشته است، صرفاً یک ادعا نیست!]**

که در این زمینه باید به منتقد محترم تبریک و آفرین گفت. که چه زود و به چه فوریتی هدف ارزشمندشان از نگارش این یادداشت را محقق یافتند!

**ثالثاً/** اگر بنا به نوشتن برای جامعه حقوقی بود، اگر بنا به نوشتن مقاله ای تحقیقی در مورد تأسیس کانون و کلا بود، اگر تصمیم به نوشتن یادداشتی تاریخ شناسانه و جامعه شناختی در خصوص کانون و کلا داشتم، کنار دست من هم چندتایی دایره المعارف حقوقی پیدا می شد و می شود که سری بهشان بزنم و به اسم کوچک و نام خانوادگی کلیه ی مؤسسين و سلسله مراتب تصویب لوایح متعدد آن در مجالس مختلف و نیز روز و تاریخ تصویب هر کدام از لوایح و اطلاعاتی از این قبیل اشاره کنم. چه، «از این دست دانش های حقوقی» خروارخروار در هر دفتر حقوقی یافت می شود. که تا وقت اضافه ی فضل، اغلب در حال خاک خوردن اند!

۸) منتقد محترم، سپس آورده اند:

**[... چون (دوستان/ فرهاد جعفری) فتوا داده است که آن چه بنا می شود، اغلب به سازنده اش شباهت دارد «روح آن که بنا می کند در گوشه گوشه ی بنا متجلی ست» لایب می بایست: کلبه ی مدارس دولتی و خصوصی برچیده شوند! چرا؟! به دلیل آن که مؤسس اولین مدارس، مرحوم یحیی دولت آبادی بوده است و چون خود و خانواده اش جزء ملاکین قریه دولت آباد بوده اند، به زعم دوست حقوق دان خبرنگار مان خاستگاه طبقاتی اش شدیداً در مدارس فعلی بروز و ظهور دارد!]**

هم باید اظهار خوشوقتی کنم و هم اظهار تأسف.

اظهار خوشوقتی کنم از این جهت که: با یادداشت خود موجب شده ام که ایشان رجوع کنند به کتاب «حیات یحیی، جلد اول، چاپ ششم، انتشارات عطار/ فردوس، ص ۱۷۸» تا ضمن یافتن مستندات برای پاسخگویی به اینجانب، هم بر معلومات غیرحقوقی خود بیفزایند و هم مرا و هم بسیاری دیگر را از وجود چنین منبعی مطلع نمایند. این تحرک بسیار خوبی ست که من سبب اش بوده ام!

و باید اظهار تاسف کنم از این جهت که: «روش دفاع» و «منظومه ی استدلالی» یک کارشناس ارشد حقوق خصوصی، تا بدین پایه با «اقتضای حرفه و تحصیلات اش» نابرابر و نامنطبق است. حقیقتاً، قصد مقابله به مثل و تحقیر رقیب (طرف مناظره) ام را ندارم. اما ناچار و ناگزیرم که به منتقد محترم یادآور شوم:

- ۱- میان یک «نهاد مدنی» و یک «نهاد دولتی» تفاوت است.
- ۲- میان یک «نهاد صنفی» و یک «نهاد آموزشی» هم تفاوت است.
- ۳- میان یک «نهاد نو نشونده» و یک «نهاد نو شونده» تفاوت است. (معلوم است که نسبت به یکدیگر)

۴- میان یک «نهاد با ورود مشروط» با یک «نهاد با درهای باز» تفاوت است.  
۵- میان یک «نهاد انحصاری» با یک «نهاد با نمونه های مشابه با کارکرد یکسان» تفاوت است.

بدین معنا که:

۱- «کانون و کلا» یک نهاد مدنی با هدف دفاع از حقوق شهروندان در برابر تجاوزات دولت هاست، نه یک نهاد دولتی یا خصوصی مثل «دبستان دولتی یا ملی».

۲- «کانون و کلا» یک نهاد صنفی است که برای دفاع از حقوق صنفی و برخی تدبیرها و اداره ها و سازماندهی هاست که تأسیس می شود. حال آن که «مدرسه ی دولتی یا ملی» یک نهاد صرفاً آموزشی است.

۳- «کانون و کلا» یک نهاد نو نشونده است. به این معنا که همه ساله، اعضایش به کلی تغییر نمی کنند. عده ی بسیار کمی از آن خارج می شوند و عده ی بسیار کمی هم به آن وارد می شوند.

اما «مدرسه ی دولتی یا ملی» در هر سال آموزشی، یکایک اعضایش از هر حیث تغییر می کنند. مثلاً: هر مدرسه راهنمایی یا هر دبیرستان، حداقل ۳۰٪ ورودی جدید دارد. حداقل ۳۰٪ خروجی دارد. و ۷۰٪ نیز به کلاس های بالاتر می روند.

۴- «کانون و کلا» نهادی است که ورود آن مشروط به «آزمون ورودی» و سپس «کارآموزی» و سرانجام «آزمون انتخاب» است. اما مدارس دولتی، اصولاً آزمون ورودی ندارند و مدارس خصوصی نیز در موارد بسیار معدودی آزمون ورودی برگزار می کنند.

۵- «کانون و کلا» تنها نهادی است که پروانه ی اشتغال برای دانش آموختگان حقوق صادر می کند و فاقد هرگونه رقیبی است. از این رو «در یک فضای انحصاری» و «بر یک فضای انحصاری» حکومت می کند. اما یک مدرسه ی دولتی یا خصوصی، دارای هزاران نمونه ی مشابه است و کسی که مایل به ورود به هر کدام از آن هاست، چنان چه در یکی پذیرفته نشد، می تواند به واحد بعدی مراجعه کند. بدین ترتیب همه ی این اختلافات (و اختلافات دیگری که وجود دارد و به دلیل پرهیز از اطاله کلام از آن می پرهیزم):

**اولاً:** قیاس منتقد محترم را از کارآیی و قوت می اندازند و آن را بی اعتبار می کنند.

**ثانیاً:** دست بر قضا و از خوش حادثه، زمینه را برای فهم دقیق تر انتقادات مطرح شده توسط اینجانب و نیز دلایل ناعادلانه بودن سازوکارهای فعلی این نهاد برای پذیرش اعضای جدید فراهم می کنند!

**ثالثاً:** دقیقاً به دلیل همین اختلافات جدی، شکلی و ماهیتی است که:

در حالی که بسیار مهم است که چه کس یا کسانی «نهاد مدنی صنفی انحصاری» را تأسیس کرده باشند، چندان تفاوتی نمی کند که چه کسی و برخاسته از کدام طبقه ی اجتماعی، مؤسس و بنیان گذار نهادی چون «مدارس جدید» بوده باشد. چرا که:

- شمار آن ها بسیار است و حق انتخاب کاربران را محدود نمی کند.

- شمار اعضای شان هم بسیار است.

- شمار بسیاری از اعضای شان در حال تغییر و تحول و تازه شدن هستند و در هر سال آموزشی، هر کس جای خود را به دیگری می دهد. مگر در مورد مدارس غیر انتفاعی (شهریه و در موارد بسیار معدودی آزمون ورودی)، هیچ شرط ورودی وجود ندارد.

بنابراین:

آن چه منتقد محترم در این بند به اینجانب نسبت می دهند، برداشت شخصی و البته بسیار نادرست ایشان از یادداشت بنده است. و این که نوشته اند [...] به زعم دوست حقوق دان

خبرنگارمان، خاستگاه طبقاتی اش (منظور یحیی دولت آبادی در مدارس جدید است (شدیداً) در مدارس فعلی بروز و ظهور دارد] گزاره ای نیست که اینجانب، آن را خود نتیجه گرفته باشم یا نتیجه ای را که ایشان به غلط گرفته است، امضاء کنم.  
در حاشیه ی این بند:

**الف/** سایر نتایجی هم که منتقد محترم در ذیل همین بند گرفته اند، از جهت قوت و استحکام، در همان حدی ست که تاکنون بوده است. مواردی مثل این که: [با این حساب که فرهاد جعفری می گوید) مجلس شورا هم برچیده شود و...]

**ب/** یادداشتی از من که مورد انتقاد جناب «شفیع زاده» واقع شده است، در هیچ کجا خواهان برچیده شدن نهاد کانون و کلا، نیست. بلکه خواهان «اصلاح روش های جذب اعضای جدید» است و پیشنهاد می کند که با «حذف موانع ساختگی و تصنی» که از منفعت طلبی های صنفی ریشه می گیرد، از یک سو ترکیب خود را نو و تازه کند و از سوی دیگر، مانع دخالت نهادهای دولتی در حوزه ی کاری خود به این بهانه شود که کانون، مانع اشتغال به کار بسیاری از فارغ التحصیلان حقوق می شود.

**ج/** اصرار منتقد محترم به استفاده ی چندین و چندباره از تعبیر "دوست حقوق دان خبرنگارمان" حقیقتاً مایه ی ناامیدی و تأسف خاطر است. از این حیث که این تعبیر کنایی: اصولاً چرا به کار می رود؟! حالا که یک بار به کار رفت، چرا «تا به این اندازه، به کار می رود؟! و چرا منتقد محترم اصرار دارد جابه جا و در ابتدای هر پاراگراف، آن را به خوانندگان اش یادآوری کند؟! یعنی خوانندگان اش برای فهم آن نیاز به چندین و چندبار بازگویی اش دارند؟! یا خود به این طریق، تسلی خاطر می یابد؟!

حقیقتاً، آیا «زشت و تأسف بار» نخواهد بود اگر اینجانب نیز متقابلاً در پاسخ خود و در اشاره به ایشان، مثلاً از چنین تعبیری استفاده کنم: «وکیل زبردست و کارشناس ارشد حقوق خصوصی جناب آقای شفیع زاده!» (که اگر چه درست و منطبق بر واقعیت است، اما در چنین مواقعی، جنبه ی کنایی و استهزایی آن بر بیان واقعیت می چربد)؟!

به راستی چرا دانش آموخته ی فرزانه ای در سطح ایشان، ناچار است (یا بهتر بگویم خود را ناچار می بیند) که دمام این تعبیر را به کار برد؟! و چنین تحقیری که مدام به کار گرفته می شود، کدام بخش از روح و روان این هموطن فرهیخته ی مرا آرام و قرار می بخشد و تسلی می دهد؟!

۹) ایشان در بند بعد آورده اند:

[اولاً: اگر دوست حقوق دان مان به قوانین وکالت ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و .... نیم تگاهی انداخته بود، متوجه می شد که اتفاقاً در هیچ یک از این مقررات، آزمون ورودی کارآموزی وکالت پیش بینی نشده است!..... به دلیل حجم کم فارع التحصیلان... و جذب تعداد زیادی از همان عده ی قلیل به مشاغل دیگر از جمله قضاوت و سردفتری اسناد رسمی، سالانه تعداد کمی به کسوت وکالت در می آمدند و نیازی به رقابت علمی مجدد نبود..... آزمون ورودی برای صدور پروانه وکالت برای اولین بار... ۶۷ سال پس از تأسیس کانون در سال ۱۳۷۶ مقرر شد .... حالا خط و ربط این آزمون با آن مرجع و خاستگاه طبقاتی وی و منزه طلبی و شازده بودن و کلاهی دادگستری را باید از دوست مثلاً حقوق دان و به اصطلاح خبرنگارمان پرسید!]

در این بند، منتقد محترم (و به گمان خودش) همین که اثبات کند بر خلاف نظر اینجانب، برگزاری آزمون ورودی کانون و کلا هیچ گونه ربطی به خاستگاه طبقاتی مؤسسين اش ندارد (و البته همین که باز هم تعبیر مورد علاقه اش را برای چندمین بار به کار برد) کافی ست. و از همین روست که هیچ گونه توجهی به توابع و توالی اظهارات اش ندارد.

با توجه به گزاره های صادر شده از سوی «جناب شفیع زاده»، می شود از ایشان پرسید: بر فرض که فرهاد جعفری حرف خود را پس بگیرد (به این معنا که بپذیرد برگزاری آزمون ورودی و نیز عدم ورود کانون و کلای دادگستری به حوزه ی کنش سیاسی و اجتماعی، از حوی اشرافی بنیان گذارش ناشی نمی شود و بپذیرد که «سازمان نظام پزشکی» را هم شخصی از طبقه ی فرادست اجتماعی تأسیس کرده است، نه شخصی از طبقه متوسط». بگذریم که میان فردی برخاسته از طبقه ی نوکیسه گان با فردی برآمده از اشرافیت، تفاوت های بسیار است) آن گاه و با توجه به این واقعیت مسلم که «سازمان نظام پزشکی» آزمون برای جذب اعضای جدید برگزار نمی کند، منتقد محترم چه پاسخی برای این پرسش ها دارند که:

(۱) چه رابطه ی نهفته ای ست میان «حجم پائین یا بالای فارغ التحصیلان» و «احساس لزوم آزمون ورودی از سوی کانون و کلای دادگستری»؟! (تذکر: بنویسیم شمار بالای فارغ التحصیلان. بنویسیم حجم بالای فارغ التحصیلان)

(۲) چرا چنین لزومی در «سازمان نظام پزشکی» و «سازمان نظام مهندسی» احساس نمی شود که به دلیل «شمار بالای فارغ التحصیلان در رشته های پزشکی و مهندسی» آزمون ورودی برگزار کنند؟!.

(۳) چرا بر خلاف اراده ی بنیان گذاران و نویسندگان قوانینی که ایشان به آن استاد می کنند، «کانون و کلای مرکز» شرط آزمون ورودی را به قوانین مذکور الحاق کرده است؟! و چرا تسلیم خواست و اراده ی حاکمیت، به منظور تأمین منافع دولت در یک نهاد مدنی شده است؟!.

(۴) چرا هیأت مدیره ی سایر کانون های استان ها، هم چنان از این تصمیم نادرست کانون مرکز در سال ۱۳۶۷ تبعیت می کنند؟! آیا آن ها اراده و اختیاری از خود ندارند؟!.

(۵) چرا و کلای محترم در هنگام تصویب قانون «کیفیت اخذ پروانه ی وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶» که به وضوح سرآغاز «دخالتهای رسمی» نهادهای دولتی در امور مربوط به وکالت و «ضابطه مند کردن» و رسمیت بخشیدن به چنین دخل و تصرفاتی به شمار می رود و هدف از تصویب آن «اعمال سلاقی و کنترل های دولتی بر دریافت کنندگان پروانه ی وکالت» بود، در برابر چنین انحرافی نایستادند؟! تا بعدها، تمایل به دخالت دولت در این نهاد مدنی بیش از پیش افزایش نیابد؟! و کار به این جا نکشد که وکلای محترم به داد و فغان آیند؟!.

(۱۰) نمی دانم که چرا در میانه ی بحث در باره ی کانون و کلای دادگستری، ایشان در انتهای بند ۳ نوشته ی خود، مرا به حکایت خسرو روزبه معتقدترین عضو مارکسیست لنینیست حزب توده و دستگیری اش توسط ساواک دکتر اقبال و ترور محمد مسعود ارجاع داده اند! البته در ابتدای پاراگراف آخر از بند ۳ آورده اند که:

**[ضمناً ایشان که شیفته و شیدای مارکس جامعه شناس هستند، نشنیده بگیرند ولی در زمان دکتر اقبال بود که...]**

شاید علاوه بر دانش حقوقی، در پی ارائه و جلوه گری دانش تاریخی خود نیز هستند. و گرنه به خوانندگان محترم و نیز به «من لیبرال دموکرات خداباور» که نوشته ام «هیچ نسبتی با مارکس فیلسوف ندارم» - آن هم در میانه ی بحثی در خصوص کانون و کلای دادگستری نه بحثی تاریخی - چه مربوط است که خسرو یا تقی یا نقی روزبه، معتقدترین عضو مارکسیست لنینیست حزب توده را چه کسی، به چه خاطر دستگیر و بعد اعدام کرده است و قبل از مرگ، راز سر به مهر ترور چه کسی را افشا کرده است؟!.

ضمن این که اگر «جناب شفیع زاده» این حکایت تاریخی را به منظور عبرت آموزی یا هر انگیزه ی دیگر بازگو می کنند، پس چرا مصرحاً خواسته اند که آن را نشنیده بگیریم؟! مگر آن



را نمی گویند که بشنوم؟! (دوستان و خوانندگان محترم، اگر کمی در این باره از دست شان ساخته است، از اینجانب دریغ نکنند).

(۱۱) در ابتدای بند ۴ ایشان نوشته اند:

[... ما معتقدیم وکالت، شرکت تجاری، فروشگاه عرضه ی محصولات غذایی، یا مؤسسه تعمیراتی نیست تا دارندگان اش بر سو جذب مشتری با هم رقابت کنند و به هر روش قانونی و غیرقانونی برای عرضه و فروش خدمات خود تمسک جویند! برای همین هم وکلای دادگستری جزء معدود مشاغل آزادی هستند که از تبلیغ برای خود منع شده اند]

**اولاً/** همین جاست که به «جناب مستطاب فخرالملوک شوکت الممالک حاجب السلطنه» و «خود منزه بینی» حیرت انگیزی می رسیم که بنا به اقرار ایشان، کمتر صنف اجتماعی بدان مبتلاست!

**ثانیاً/** در این بند به گونه ای از شرکت های تجاری صحبت می شود، به گونه ای از فروشگاه های عرضه ی مواد غذایی یا تعمیرات یاد می شود (و تعمداً از حرفه هایی چون پزشکی و پرستاری و معلمی و مهندسی یادی به میان نمی آید!) که گویی در باره ی امور نحس و «نجسی» سخن به میان آمده است!

و در مقابل، با چنان احتشامی از «وکالت» سخن گفته می شود که گویی وکالت هم در زمره ی مشاغل انبیاست! پیش از این هم گفتم و باز هم تکرار می کنم که: وکلای محترم هر وقت که باشد، باید بپذیرند که شغل شریف شان از حیث شأنیت- فی نفسه و به خودی خود- هیچ تفاوت ملموسی با رفتگری یا معلمی یا پرستاری ندارد. بلکه منزلت اجتماعی ناشی از آن، منبعث از شیوه ی عملکرد و پای بندی اعضای آن، به پرنسپ های این حرفه ی اجتماعی و الزامات آن است.

**ثالثاً/** حتی هم اکنون که نسبت «تعداد وکیل به هر هزار نفر» در جامعه ی ایرانی نسبتی به شدت ناعادلانه است، مواردی از تخلف وکلای محترم وجود دارد که سازوکارهای قانونی مخصوص به خود را دارد. این سازوکارها، در صورت عادلانه شدن این نسبت هم می توانند عمل کنند و سلامت اخلاقی جامعه ی حقوقی کشور را حفظ و تضمین نمایند. همچنان که در ایالات متحده عمل کرده اند! همچنان که در انگلستان عمل کرده اند! همچنان که در فرانسه و دانمارک عمل کرده اند و می کنند! پس چرا در ایران نتوانند!؟

**رابعاً/** به احتمال وقوع تخلف، نمی توان مانع استیفای حقوقی شد که یک دانش آموخته ی حقوق از آن برخوردار است. همچنان که تخلفات بسیاری توسط پزشکان و مهندسان نیز رخ می دهد. اما هرگز چنین امری و چنین احتمالی در آینده، موجب نشده است که نظام پزشکی یا نظام مهندسی برای پذیرش اعضای جدید، موانع ساختگی و متعدد و منفعت طلبانه تعبیه کند.\*

\*\*\*

\* بقیه اش می ماند برای شماره بعد. اما، درحال حاضر هم، همه مقاله (به قول فرهاد جعفری): «درسایت شخصی نویسنده و دراین نشانی قابل مطالعه خواهد بود»: [http://www.gofamgof.com/note\\_view.php?item\\_id=7](http://www.gofamgof.com/note_view.php?item_id=7)

## کدام یک: کاهش خواسته یا کاهش بهای آن؟

منوچهر استکی - وکیل دادگستری

در شماره خردادماه «خبرنامه» کانون وکلای اصفهان، مقوله ای کاربردی و مبتلا به دادرسی در بیشتر امور مدنی، تحت عنوان «کدام یک: کاهش خواسته یا بهای آن؟» توسط جناب آقای آبادگر قاضی محترم دادگستری مطرح شده است که علی رغم پاسخ مستدل ایشان به پرسش مطروحه و نتایجی که از استدلالات خود گرفته اند، باب بحث نسبت به آن همچنان مفتوح مانده و بررسی بیشتری را می طلبد.

زیرا از یک طرف علاوه بر دلایل و استدلالات آقای آبادگر در توجیه این نظریه که: «آن چه در تمام مراحل دادرسی می تواند کم شود خواسته است و نه ارزش آن»، از آن جا که در برخی موارد خواهان به هر علت و با هر انگیزه ای منجمله با این تصور که اگرچه در دادگاه بدوی حاکم می شود اما حکم صادره ممکن است در مرجع تجدیدنظر نقض یا اصلاح شود، برای مصونیت دعوی خود از قابلیت تجدیدنظرخواهی، بهای خواسته را کم تر از حد نصاب قلمداد نماید و در مقابل بسا خوانندگانی که برای برخوردارگی از امتیاز قانونی رسیدگی تجدیدنظر، با استفاده از ماده ی ۶۳ قانون دادرسی مدنی به ارزش تقویمی خواهان نسبت به خواسته، اعتراض می کنند به طوری که ارزیابی بهای قاعدتاً واقعی خواسته به کارشناسی ارجاع می شود که در این صورت به نظرمی رسد خواهان دیگر نمی تواند در جریان رسیدگی بدوی و همچنین در تجدیدنظرخواهی، ارزش کارشناسی شده ی خواسته ی خود را کاهش دهد و از آن جا که این امر با - ماده ی ۹۸ قانون دادرسی مدنی که بالصراحه و بدون قید و شرط، مقرر می دارد خواهان می تواند - خواسته ی خود را در تمام مراحل دادرسی کم کند، منافات دارد لذا نتیجه گرفته می شود که نظر قانون گذار در وضع مقررات ماده ی مذکور، ناظر بر موضوع خواسته و نه ارزش آن بوده است.

لیکن از طرف دیگر، حسب ملاک ماده ی ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی، به نظر می رسد کاهش موضوع و حذف قسمتی از خواسته از مصادیق استرداد دعوی نسبت به قسمت مورد کاهش خواهان و مشمول بندهای ب و ج ماده ی ۱۰۷ قانون مذکور باشد که در این صورت بر خلاف استنتاج جناب آبادگر، دادگاه نسبت به این قسمت از خواسته (خواسته ی مورد استرداد) نیز با تکلیف اتخاذ تصمیم حسب مورد مبنی بر

صدور قرار رد یا سقوط دعوی، مواجه است. یک مورد مثال برای موضوع، این که فرضاً حسن به طرفیت حسین دادخواستی به خواسته ی اثبات تحقق بیع و الزام طرف به انتقال رسمی مبیع شامل شش دانگ یک باب منزل و یا نسبت به دو باب مغازه ای که بر روی یک پلاک زمین احداث شده تقدیم دادگاه می نماید. حال چنان چه خواهان در جریان رسیدگی و یا تا پایان مذاکرات آخرین جلسه دادرسی بدوی، مبادرت به کاهش موضوع خواسته ی خود از شش دانگ یک باب منزل به سه دانگ یا از دو باب مغازه به یک باب نماید آیا این اقدام او حسب مورد مقتضی صدور قرار رد یا سقوط دعوی نسبت به خواسته ی مورد استرداد، که البته متضمن آثار حقوقی خطیری هم هست، نمی باشد؟ و اگر به احتمال قوی پاسخ پرسش مذکور مثبت باشد، آیا می توان گفت، قانون گذار در تجویز مراتب مقرر در ماده ی ۹۸ قانون دادرسی مدنی، ترتب آثار رد یا سقوط دعوی را بر اقدام خواهان، رقم زده است. این فرض البته بسیار بعید است.

نتیجه این که مقررات ماده ی ۹۸ قانون دادرسی مدنی حاکم بر کاهش بهای خواسته و نه موضوع آن است.

و اما نکته ی قابل طرح دیگر از نظر اینجانب، نسبت به تفصیل سؤال و پاسخ به کسی است که آقای آبادگر در بدو مقاله ی خود نقل نموده و آن را محمل و موجب طرح مطلب خویش قرار داده اند. در این خصوص گفتنی است چون تجدیدنظرخواه، اعم از خواهان یا خوانده ی بدوی، منزلت و شأن خواهان را دارا می باشد لذا چنان چه با استفاده از ماده ی ۹۸ قانون مارالذکر در دادخواست تجدیدنظرخواهی، مبادرت به کاهش ارزش تجدیدنظرخواسته نماید، تجدیدنظرخوانده که در صدد مطالبه ی خسارت محقق و مقدر دادرسی چون حق الوکاله نیز هست باید بتواند به استناد ماده ی ۶۳ قانون دادرسی مدنی، در جریان تبادل لوایح به عنوان اولین مرحله ی رسیدگی به اقدام تجدیدنظرخواه اعتراض نماید تا از طریق کارشناسی، اختلاف طرفین حل شود و بهای واقعی تجدیدنظرخواسته معین و مشخص گردد.

لهذا امیدوار است، ابهامات موجود در موضوع مورد بحث، نظر به اهمیت و کثرت دعاوی مورد ابتلاء به آن، با وضع مقررات صریح و جامع و مانع قانونی و یا با تفسیر علمی و دقیق مقررات فعلی توسط اساتید امر برطرف گردد. ■

## حاشیه ای بر (واکاوی دورای ...)

فرشید فولادی نژاد - وکیل دادگستری

### مقدمه:

تحلیل دو رأی راجع به مسؤولیت مدنی تلف کننده ی مستأجره ای که در آن، حق کسب و پیشه وجود داشته- در مقاله ی «واکاوی دورای در باب حق کسب و پیشه»- بهانه ی خوبی ست تا استنباط خود را از روش حقوقی موازنه، به قضاوت گذارم.

استدلال نویسنده ی محترم- آقای دکتر الشریف- به صورت ذیل قابل تلخیص است:

۱- حکم تلف با حکم اتلاف متفاوت است:

در صورت تلف عین مستأجره، عقد اجاره از بین می رود و تبعاً، حق کسب و پیشه ی مستأجر. در صورت اتلاف عین مستأجره، عقد باقی می ماند و به دلیل همین باقی ماندن است که مستأجر، می تواند از متلف عین- به تبع اتلاف منافع آن- خسارت بگیرد.

۲- اما مبنای فوق، مبنای قانونی مدنی ست نه قانون سال ۵۶. چرا که قانون سال ۵۶ حکم به بقاء رابطه ی استیجاری- حتی پس از انقضای اجاره- داده.

۳- در صورت استفاده از مبنای قانون مدنی، این اشکال پیش می آید که به دلیل بقاء رابطه در اثر اتلاف عین مستأجره، تا ابد- متلف باید اجرت المثل مستأجر را بدهد. و این امری مضحک است.

۴- به تبع مطلب فوق، حق کسب و پیشه ی مستأجر نیز از بین نرفته، پس مستأجر نمی تواند خسارت آن را از متلف عین بگیرد.

۵- مستأجر نمی تواند مالک عین را نیز به باز سازی آن وادارد. پس با این که حق کسب و پیشه ی او از بین نرفته، عملاً لطمه دیده است.

۶- طبق قانون مسؤولیت مدنی، چنان چه حق افراد لطمه ببیند و به این واسطه به ایشان ضرری برسد، وارد کننده ی لطمه باید آن را جبران کند. ورأی دادگاه تجدیدنظر، صحیح است. به دلایل ذیل، معتقدم تلف عین مستأجره، با اتلاف آن، از نظر بقاء و عدم بقاء اجاره، تفاوتی ندارد. قطعاً چنان چه این نظر را بپذیریم نوع تحلیل مسأله، متفاوت خواهد بود:

### ۱- موضع قانونی مدنی:

قانون مدنی به صراحت، تفاوتی میان تلف و اتلاف قائل نشده است. در ماده ی ۴۹۶<sup>۱</sup> تلف شدن عین مستأجره را مطرح کرده است که از نظر کثیری، شامل اتلاف نمی شود. این

۱- «عقد اجاره به واسطه ی تلف شدن عین مستأجره از تاریخ تلف باطل می شود...»

در حالی ست که به نظر می رسد مقتضیات زبان فارسی، راهی جز بیان چنین واژه ای در اختیار قانون گذار قرار نداده:

فرض کنیم قانون گذار قصد داشته هر دوی تلف و اتلاف را مضمون یک حکم قرار دهد و قرار بوده نحوه ی بیان نیز به صورت مجهول - بدون در نظر گرفتن عامل تلف - صورت پذیرد. از آن جا که می دانیم در زبان عربی، اسم مفعول باب اتلاف، مُتَلَف است، ناچاریم دو گزینه برای قانون گذار، بشماریم:

**الف** - بایست می گفته: عقد اجاره به واسطه ی تلف شدن و مُتَلَف شدن عین مستأجره ...

**ب** - بایست می گفته: عقد اجاره به واسطه ی تلف شدن عین مستأجره ...

در حالی که می دانیم در زبان فارسی، واژه ای به نام مُتَلَف شدن وجود ندارد<sup>۲</sup>. و همچنین می دانیم در این زبان، اگر از «تلف شدن عین مستأجره» استفاده کنیم، اطلاق آن، شامل تلف شدن به هر دلیل خواهد بود: چه، کسی آن را تلف کند، چه، خودش تلف شود و چه، سیل و زلزله آن را از بین ببرد، می گوییم: مورد اجاره تلف شده (نه مُتَلَف شده - نه اتلاف شده). لذا این استنباط که قانون مدنی، حکم تلف و اتلاف را مختلف دانسته، حداقل از واژه های فوق قابل استنباط نیست.

## ۲- موضع تئوری موازنه :

آیا در عقد اجاره - که از عقود معوض مالی است - حق حبس، وجود دارد؟ یعنی اگر مؤجر، نتواند کل منافع عین مستأجره را به قبض مستأجر بدهد، مستأجر می تواند اجاره بها را به استناد حق حبس ندهد؟ اما همه ی منافع یک ساله ی عین مستأجره در زمان انعقاد عقد و یا حتی زمان تحویل عین مستأجره، وجود ندارد. پس از طرفی جوهر اجاره، اقتضای وجود حق حبس دارد. و از سوی دیگر صرف اقباض عین مستأجره به مستأجر نمی تواند اقباض منافع کل زمان اجاره باشد. چرا که اولاً اقباض عین، صرفاً مقدمه ی اقباض منافع است و خود آن نیست. و ثانیاً ممکن است پس از اقباض، دیگری (یا خود مؤجر) قفل مغازه را عوض کند و باز از تصرف منافع توسط مستأجر جلوگیری به عمل آید. پس باید به دنبال راهی بود که بتواند استمراری بودن ماهیت عقد اجاره را با معوض و مالی بودن آن جمع کند.

### حکم تلف و اتلاف یکی است

فرض کنید شما دفتری را برای اشتغال به وکالت دادگستری و تشکیل جلسات مشاوره ی خود اجاره کرده اید. و فرض کنید کسی می آید و با بلدوزر دفتر شما را کاملاً تخریب می کند. حال اگر پیرو نظریات مطرح شده در مقاله ی «واکاوی دو رأی در باب حق ...» باشید، روابط

---

۲- واژه های عربی مُتَلَف (تلف کننده) و مُتَلَف (محل تلف شدن) به دلیل به کارگیری آن ها در زبان فارسی - هر چند اندک - در لغت نامه ی دهخدا آمده. اما مُتَلَف، کاربردی در زبان فارسی ندارد.

حقوقی شما با مؤجر و متلف به این شرح خواهد بود: اجاره‌ی شما با مؤجر، باقی است و باید تا پایان مدت اجاره، اجرت المسمی به او بپردازید. اما از طرفی به دلیل آن که متلف، منافع تحت مالکیت شما را از بین برده، باید به شما اجرت المثل بدهد. قطع نظر از این که ممکن است به لحاظ مصالح خاص زمانی و مکانی و غیره، اجرت المسمی بیش از اجرت المثل باشد و تبعات آن، آیا شما واقعاً از بقاء این اجاره- که باقی است و روابط شما را با مؤجر و ثالث شکل می‌دهد- استفاده‌ای می‌برید؟ آیا مجبور نیستید به محلی دیگر بروید، دفتری دیگر اجاره کنید و هم زمان با اجاره‌ی قبلی- که هنوز پایرجاست- جهت اجاره‌ی خود را در آن جا بیابید؟ شما برای گرفتن اجرت المثل، دفتر اجاره نکرده‌اید. بلکه برای تشکیل جلسات خود و مراجعات موکلینتان به این امر اقدام کرده‌اید.

آیا واقعاً ماهیت روابط شما با مؤجر دفتر اول، اجاره است؟ شما دیگر قدرت بهره‌کشی از مورد اجاره را ندارید.

ضمان معاوضی، ناشی از موازنه‌ی تسلیم در برابر تسلیم است.<sup>۳</sup> اگر تلف میبع قبل از قبض، باعث انفساخ عقد بیع و تکلیف بایع در استرداد ثمن به مشتری می‌شود، دلیل آن، پیوستگی عوض و معوض در عقود معاوض مالی است. چرا که با از بین رفتن میبع، یکی از سه اصل موازنه (تسلیم در برابر تسلیم) متعذر می‌شود و چاره‌ای جز انفساخ بیع و استرداد ثمن به مشتری، نخواهد ماند.<sup>۴</sup> در اجاره نیز، علت از بین رفتن عقد، همین است: با تلف شدن عین مستأجره، امکان اقباض منافع وجود نخواهد داشت و ضمان معاوضی مؤجر، درگیر خواهد شد. یعنی اگر مال الاجاره را به طور کامل گرفته، باید به نسبت، مسترد کند و اگر نگرفته، نمی‌تواند بگیرد. چه این عدم امکان ناشی از عمل مؤجر باشد (اتلاف) چه ناشی از عمل ثالث (اتلاف) و چه ناشی از سیل و زلزله (تلف). اثر این نگرش، آن است که با تلف شدن عین مستأجره، اجاره از بین می‌رود و حقی برای مستأجر باقی نمی‌ماند تا «اتلاف این حق» را موجهی برای ایجاد ضمان قهری بدانیم.<sup>۵</sup> چرا که ضمان قهری، متفرع بر بقاء عقد است: باید عقد باقی و مستأجر، مالک منافع تلف شده‌ی خود باشد تا بتواند از متلف، خسارت بگیرد. درحالی که عقد مستمر اجاره، دیگر وجود ندارد و مستأجر، مالک منافع نیست.

ما نحن فيه، یکی از مصادیق زوال ارتباط استیجاری است. اما اثر تلف عین مستأجره، لطمه‌ی به حق کسب و پیشه‌ی مستأجر است که تحت قالب قانون مسؤلیت مدنی، قابل جبران خواهد بود. زیرا از سویی مستأجر، قانوناً دارای آن حق بوده و از سوی دیگر، مالک عین نیز وظیفه‌ی پرداخت حق کسب و پیشه- یا بدل آن یا خسارت ناشی از زوال آن- را ندارد. و رابطه‌ی سیبیت بین عمل ثالث و زوال این حق نیز وجود دارد. ■

۳- دکتر جعفری لنگرودی- تئوری موازنه - شماره ی ۲۷/۳

۴- سه اصل حاکم بر روابط طرفین عقود معاوض مالی عبارتند از: تملیک در برابر تملیک- ارزش در برابر ارزش -

تسلیم در برابر تسلیم- دکتر جعفری لنگرودی- فلسفه‌ی اعلی- شماره ی ۲۲

۵- تئوری موازنه - شماره ی ۶/۹ به بعد

## تقدی بر مقاله (واکاوی دورآی ...)

حسن برهانی - وکیل دادگستری

همکار گرامی مقاله ای تحت عنوان واکاوی دور آئی در نشریه کانون نگاشته و کندوکاوی پیرامون حق کسب و پیشه ی واحد تجاری که تخریب شده و موضوع آراء صادره ی بدوی و تجدیدنظر قرار گرفته به عمل آورده است.

به نظر می رسد از جهات دیگر بتوان به موضوع مطروحه توجه کرده و نتایج حاصله را بررسی نمود. در پرونده خواسته وکیل خواهان به طرفیت بانک به طور مطلق مطالبه ی خسارات وارده به مستأجر (موکل) ناشی از سهل انگاری خوانده که موجب تخریب واحد تجاری گردیده بوده است. دادگاه بدوی پس از رسیدگی اولاً چون خواهان مالک عین اعیانی نبوده است قرار رد دعوی او را صادر کرده و ثانیاً چون رابطه ی استیجاری بین خواهان و بانک برقرار نبوده مطالبه ی ضرر و زیان حق کسب و پیشه را هم با تأکید بر این که این حق برای مستأجر محفوظ است متوجه بانک ندانسته دعوی را رد کرده است. با تجدیدنظرخواهی دادگاه تجدیدنظر رأی را نقض نموده و از باب این که بانک مسبب ورود خسارت به مستأجر بوده حکم به پرداخت حق کسب و پیشه علیه بانک (تجدیدنظرخوانده) به نفع مستأجر (تجدیدنظرخواه) صادر نموده است.

اکنون نتایج حاصله ی این رأی:

- ۱- مستأجر حق کسب و پیشه ی خود را گرفته است. آیا رابطه ی قبلی او با مؤجر قطع گردیده؟ آیا دیگر الزامی به پرداخت اجاره بها به مؤجر دارد؟ حق مؤجر در این وضعیت چه می شود؟
- ۲- بانک که حق کسب و پیشه را پرداخت کرده است آیا عملاً قائم مقام مستأجر است؟ رابطه ای بین او و مؤجر نبوده و نیست!
- ۳- بانک حق کسب و پیشه را به موجب حکم به مستأجر پرداخته از طرفی مالک هم حق دارد با طرح دعوی خسارت اعیانی ملک تخریب شده را بخواهد.

۴- عملاً با رأی مذکور بانک از دو جهت متضرر می شود. یکی خسارت اعیانی مغازه که مسبب تخریب آن بوده است و باید جبران نماید دوم خسارت پرداختی حق کسب و پیشه به مستأجر که این حق تضییع نشده و عملاً به مالک رسیده که بلاجهت از آن منتفع می گردد. لذا به جهات یاد شده به نظر می رسد رأی دادگاه تجدیدنظر غیرعادلانه و خلاف قانون است. لیکن رأی بدوی از نظر قانونی و شکلی صحیح می باشد.

اما راه حلی در خصوص موضوع مطروحه: چنان چه وکیل خواهان با طرح دعوی علیه بانک الزام خواننده به بازسازی عین مستأجره به صورت اولیه همراه با خسارت زمان بیکاری موکل (مستأجر) را خواستار می شد موضوع به سادگی قابل رسیدگی بوده مشکلی هم به وجود نمی آمد. زیرا:

۱- رابطه ی مؤجر و مستأجر طبق قانون مصوب ۱۳۵۶ باقی بوده و اصل هم در بقاء آن است و به علت عمل ثالثی (بانک) محل تخریب گردیده است که با بازسازی آن به حالت اول برمی گردد.

۲- مستأجر کماکان به کسب خود ادامه می دهد و مکلف به پرداخت اجاره بهای مقرر بوده و حقوقی هم از طرفین تضییع نشده و مؤجر به موقع قانونی پس از بازسازی می تواند تعدیل اجاره بها را درخواست کند.

۳- بانک مسؤول ورود خسارت بوده پس ملزم به جبران آن از جهت بازسازی بنا عرفاً طبق مشخصات اولیه بوده همچنین باید خسارت ناشی از بیکاری مستأجر را طبق نظر کارشناس بپردازد.

۴- با ساخت مجدد بنا حقوقی از مؤجر تلف نشده وضعیت سابق ادامه می یابد و به ناحق و بلاجهت مؤجر بدون پرداخت حق کسب و پیشه مالک حق کسب و پیشه نخواهد شد.

۵- بانک صرفاً به میزان ضرر و زیانی که وارد کرده است (اعیانی تخریب شده و خسارت بیکاری مستأجر) جبران خسارت می نماید و حتی از او هم ضایع نخواهد شد.

در خاتمه با احترام به آراء و نظریات مذکور آن چه در فوق درج گردید صرفاً نظر شخصی است چنان چه خطایی در آن هست امید عفو دارم. ■



# مشاوره حقوقی تلفنی

محمد رضا محمدی جرقویه ای



احمد بادپا از اصفهان

س: سلام شما که اسم نشریه را خبرنامه گذاشته اید چرا خبر چاپ نمی کنید؟  
مشاور: خبرنامه فقط اسم نشریه است و ما قصد خبررسانی نداریم.  
س: ولی به نظر من اسم باید با مسمی باشد.  
مشاور: پیشنهاد شما چیست؟  
س: اسم نشریه را بگذارید «شاهنامه»  
مشاور: چرا؟  
س: چون آخرش خوش است!!

تذکر:

«خوانندگان عزیز لطفاً از این قسم سؤال ها دیگر نپرسید که از پاسخ دادن آن به لحاظ غیرحقوقی بودن معذوریم»

\*\*\*

احمد نیل دست از تصفهان

س- من از داخل شهر زنگ می زنم، الان در خیابان ... هستم که کمتر از یک سال است افتتاح شده ولی به قدری تنگ ساخته شده که از همین حالا پاسخگوی ترافیک این منطقه نیست. خواستم به مسئولین بگویم ترا به خدا کمی آینده نگر باشند و خیابان ها را عریض تر بسازند.

مشاور: هرچند سؤال شما حقوقی نیست و یک پیام است که باید به ستون تلفنی روزنامه ها زنگ بزنید ولی بهتر است بدانید که خیابان مورد نظر شما و خیابان های شبیه به آن براساس برنامه ریزی ۳۰ ساله ساخته شده است.

س- ۳۰ سال گذشته یا آینده؟

مشاور: آینده!

س- اگر براساس پیش بینی ۳۰ ساله بود که بزرگراه می ساختند.

مشاور: براساس برآورد کارشناسان نفت تا بیست یا سی سال آینده تمام می شود و در نتیجه مردم از اسب و خر جهت حمل و نقل استفاده خواهند کرد. خیابان مورد نظر شما براساس این پیش بینی ساخته شده است.

\*\*\*

### بابک بی یک زاده از ریغهان

س- یک نفر به برادرم سیلی زده و صورت او را سیاه کرده است که البته دادگاه ضارب را به پرداخت ۶ دینار محکوم کرده است. حال می خواهم برای این که درس عبرتی به ضارب بدهم که دیگر برادرم را نزند خودم او را بزخم ولی این زدن به گونه ای باشد که هم درد بیشتری را به او تحمیل کند و هم من دیه ی بیشتری نسبت به آن چه که او به برادرم خواهد پرداخت، نپردازم. لطفاً مرا راهنمایی کنید.

مشاور: صدمه ای که به برادر شما وارد آمده است «ضرب» نام دارد شما می توانید به انگلستان دست ضارب جرح وارد کنید که درد بیشتری داشته باشد.

س- لطفاً نوع و میزان آن را هم بفرمایید که خدای ناکرده زیادتر از دیه ی تعیین شده برای برادرم محکوم نشوم، چون برادرم فقط تا همان اندازه به من وکالت در ضرب و جرح داده است.

مشاور: شما می توانید حدود ۱۸ جرح حارصه یا ۹ جرح دامیه یا ۶ جرح متلاحمه یا ۴ جرح سمحاق یا ۳ جرح موضحه و یا یک جرح هاشمه یا منقله به ضارب وارد آورید و حتی در بعضی موارد مقداری هم طلبکار شوید.

س- متشکرم.

\*\*\*

### یک فرد خیلی آبرو دار فحش نشنیده از ???

س- سلام، دیروز من در خیابان به دلیل این که در پشت چراغ قرمز ایستاده بودم و به بوق های موتورسواری که اصرار داشت من از چراغ قرمز عبور کنم توجه نکردم، مورد توهین موتورسوار قرار گرفتم. چون در ملاء عام به من توهین کرده به شدت ناراحت هستم و حتی از شما چه پنهان می خواستم خودکشی کنم، ولی با خودم گفتم اول از شما سؤال کنم ببینم اگر از طریق قانون شکایت کنم، چه مجازاتی برای او در نظر می گیرند؟

مشاور: احتمالاً در صورت اثبات جرم به پرداخت جزای نقدی در ملاء عام محکوم خواهد شد.

\*\*\*

### ژیلا مغبون از طلاشهر

س- سلام، چرا برخلاف دوران ازدواج، نامزدها در دوران عاشقی از یکدیگر خسته نمی شوند؟ مشاور: چون در این دوران نامزدها همیشه دارند از خودشان می گویند.

\*\*\*



